

# سیر سیاست آمریکا در ایران

## کتاب دوم

### اکتبر سورپرایز

#### قسمت دوم

## وفای به عهد از جیمی کارتر

### ایران

#### ۱- سقوط شاه

در ضلع جنوبی کاخ سفید، ایستاده بودم و اشک می ریختم. اشک چهره های بیش از دویست تن از خبرنگاران را پوشانده بودند. لحظه ای از یادبردنی بود. از دور صدای جمعیت هر چند بلند نبود، اما خوب شنیده می شد. پلیس برای متفرق کردن جمعیت گاز اشک آور بکار می برد و از بداقبالی، باد بسوی محلی که ما در آن آماده استقبال شاه ایران بودیم، می وزید. دودهای گازهای اشک آور همه ما را فرا گرفته بودند.

تلویزیون دوربین را بمن دوخته بود که داشتم به شاه خوش آمد می گفتم. می کوشیدم چنان جلوه کنم که گوئی هیچ اتفاقی نیافتاده است. بزحمت از مالیدن و پاک کردن چشم ها خودداری می کردم تا همانند چشمان بیشتر حاضرین، تحریک نشوند.

آن روز، ۱۵ نوامبر ۱۹۷۷، روز پیش نمود روزهای تلخ آینده بود. اشکها بیانگر شب اندوه و گرفتاری بودند. اما دو سال بعد روزی آغاز شد که روز اندوه و گرفتاری کشور ما از دست ایران بود، اندوهی که بمدت ۱۴ ماه ادامه یافت.

من بروش روسای جمهوری پیشین می رفتم و با شاه بمثابه متحد قوی آمریکا رفتار می کردم. به قابلیت او در حفظ روابط خوب با مصر و عربستان سعودی ارج می گذاشتم. و تصمیم او را به دادن نفت با اسرائیل وقتی کشورهای عرب، فروش نفت به این کشور را تحریم میکردند، ستایش می نمودم. وقتی در نوامبر ۱۹۷۹ به آمریکا آمد، مشتاق بودم او را برانگیزم که نفوذ خود را در حمایت از اقدام سادات بدیدار از بیت المقدس بکار برد. سادات تازه اظهار کرده بود که قصد دارد از بیت المقدس دیدار کند.

در چهارم نوامبر وقتی خبرنگار بین المللی ... از او پرسید بدترین صحنه آرائی سیاسی که در سال های آینده امکان وقوع دارد و شما از آن نگرانید، کدامست؟ شاه پاسخ داد: « رشد تورریسم در جامعه هایی که در آنها خودکامگی افراد رواست و دموکراسی ها بر اثر نبودن قانون و نظم، در حال فروپاشی هستند. اگر اوضاع کنونی این دموکراسیها ادامه یابند، جامعه های غرب، زیر پتک های فاشیسم و کمونیسم، بسیار زودتر از آن که گمان می برید، متلاشی خواهند شد. آزادی چیزی نیست که حد شکست نداشته باشد و دشمنان شما میخواهند شما به این حد برسید.» روشن بود که باور نمی کرد که هشدارش در خور ایران بود.

بنظر می رسید که با رشد طبقه میانه و با تعلیم و تربیت به سزای دانشجویان و با وجود رهبری مذهبی قوی، اساس ثبات و ترقی آینده ایران محکم گشته است. اما من از راه گزارش های دستگاه اطلاعاتی، آگاه بودم که این سه گروه، در ایران بذر اختلاف و شقاق می پاشند و احساس کردم که بجاست در تنهایی با شاه در اینباره صحبت کنم.

وقتی با شاه تنها شدیم، به او گفتم: با کارهای بزرگی که در کشور شما بانجام رسیده اند، آشنا هستم. اما از امور دیگری نیز آگاهم. شما اظهارات من را درباره حقوق بشر شنیده اید. گروه روزافزونی از هموطنان شما می گویند این حقوق هیچگاه در ایران رعایت نشده اند. این را می فهمم که اغلب اغتشاشها را ملایان و دیگر رهبران مذهبی و طبقه جدید میانه و دانشجویان داخل و خارج کشور که خواهان نفوذ سیاسی بیشتری هستند، دامن می زنند. بر اثر شکایت های این ناراضیان، شهرت ایران در جهان آسیب دیده است. آیا می توان کاری کرد که از راه شور با گروه های مخالف و کاستن از فشار پلیس سیاسی، از شدت و حدت مشکل کاسته بگردد؟

شاه با دقت گوش داد و پیش از آنکه پاسخ گوید، لحظه ای چند مکث کرد. آنگاه با لحنی غم انگیز گفت: « در این باره کاری از من بر نمی آید. من باید قوانین ایران را مجری بدارم. این قوانین بخاطر مبارزه با کمونیسم وضع شده اند. خطر کمونیسم، خطری واقعی و اساسی برای ایران است. راست بخواهید بزرگترین خطر برای ایران و کشورهای منطقه و غرب است. وقتی این خطر جدی برطرف شد، قوانین را می توان تغییر داد. اما اینکار را به این زودیها نمی توان کرد. بهر حال، شکایتها و اغتشاشهای اخیر از سوی کسانی بعمل آمده اند که اخلاص گران حرفه ای هستند و قوانین برای دفاع از کشور در برابر آنها بوجود آمده اند. اینان اقلیت بسیار ناچیزی هستند و در میان اکثریت مردم ایران نه پایگاهی دارند و نه از حمایتی برخوردارند.»

...

... مسافرتی به چند کشور از جمله به ایران کردم. آخرین روز سال ۱۹۷۷ را در ایران بودم. شب اول سال جدید، میهمان شاه شدم. بر سر میز شام، شاه بر روابط نزدیک که میان دو کشور پدید آمده اند، تأکید کرد و از " آرمان های عالی و حق و عدالت و ارزش های انسانی که جامعه آمریکائی بداشتن و عمل بدانها ممتاز گشته است"، سخن گفت. در پاسخ، من ارزش مناسبات حسنه میان ملتایمان را بازشناختم و از ایران بعنوان " جزیره ثبات در یکی از آشفتنه ترین مناطق جهان" یاد کردم. در سخن خود، شعر شاعر ایرانی را که ملکه فلرح بمن شناسانده بود، باز آوردم:

بنی آدم اعضای یکدیگرند	که در آفرینش زیک گوهرند
چو عضوی بدرد آورد روزگار	دگر عضوها را نماند قرار
تو کز محنت دیگران بی غمی	نشاید که نامت نهند آدمی

در ماه هائی که بدنبال آمدند، فراوان از ثبات و حقوق بشر سخن گفتم. اما آن شب، از جریانهای ناراضائی که شاه بدانها کم بها می داد و من می دانستم که وجود دارند، نشانه بارزی ندیدم.

در جریانم سال ۱۹۷۸، شاه کوشید خواست مردم خویش را بر آورد و آنها را در امور عمومی دخالت بیشتری بدهد. اما کوشش های تردید آمیزش جز بر ناراضیاتی بیشتر نیفزودند ... بنا بر گزارشی که سیا در ماه اوت تهیه کرده بود، در ایران "وضعیت انقلابی و حتی ماقبل انقلابی وجود نداشت".

گزارش بر آن بود که ارتش به شاه وفادار است و نیروهای مخالف چه قهرگرایان و چه جانبداران راه حل غیر قهرآمیز، ظرفیت و توانائی آن را ندارند که رژیم را سرنگون و رژیم دیگری را جانشین آن سازند. گروهی با توانی اندکند که در دسری ایجاد کرده اند.

بالا گرفتن و پر شمارتر شدن آشوبها، خاطر مرا بخود مشغول داشتند. و دوا بر اطلاعاتی با گزارشهای پی در پی مرا از تحول اوضاع آگاه می ساختند. در هفتم سپتامبر، شاه حکومت نظامی اعلام کرد و بدنبال آن نیروهای انتظامی با جمعیت عظیم تظاهر کنندگان مسلمان، بر خوردی خونین کردند ...

من گزارشهای متواتری از سفیرمان در ایران دریافت می کردم که از وخامت آشفتنگی های خاطر شاه حکایت می کردند. هنوز ویلیام سلیوان سفیر آمریکا در ایران، با تمامی مشاوران من و خودم، هم باور بود که شاه بهترین امید آمریکا برای حفظ ثبات در ایران است. در ۲۸ اکتبر ۱۹۷۸، سلیوان تلگرامی به واشنگتن مخابره کرد که بنا بر آن « شاه تنها عنصری است که می تواند بدستی ارتش را مهار کند و بدست دیگر تحول سیاسی را مهار و دلالت کند ... من با هر گونه اقبالی به جانب خمینی مخالفم ... »

در یادداشت ۲ نوامبر ۱۹۷۸ نوشتم:

« شاه سخت نگران آینده خویش است. می کوشد دولت محلل، یا دولت نظامی بر سر کار آورد. شاید بخواهد استعفا کند. ما باید به او دلگرمی بدهیم که محکم بایستد و روی حمایت ما حساب کند.»

پيامی برای او فرستادم و در آن گفتم از هر اقدام او حمایت می کنم حتی اگر این اقدام بروی کار آوردن دولت نظامی باشد. ما نمی خواهیم او تسلیم به استعفا گردد. شاه که همواره در فکر کسانی بود که می توانستند برای تاج و تختش زحمت ایجاد کنند، توانسته بود سازمان سیاسی نیرومندی بر محور خود بوجود بیاورد و بیشتر مخالفان مسئولیت شناس را بسوی خود جلب کند. او با هر یک از فرماندهان نیروهای سه گانه زمینی و هوایی و دریائی جدا جدا رابطه مستقیم ایجاد کرده بود و هر یک از آنها جداگانه به او گزارش می دادند ...

ما به حمایت از شاه در راه حل های گوناگونی که برای تغییر حکومت ایران می جست، ادامه می دادیم. در این مرحله، بنظر می رسید که آرام آرام روی به یک راه حل ایجاد حکومت ائتلافی آورده است. حکومتی که بعضی از وزرایش از گروه های مخالف باشند. تلاش می کرد در موافقت با قانون اساسی ایران، قدرت را از خود به حکومت منتقل کند. البته حکومتی که باید تحت ریاست و رهبری او عمل می کرد.

.... شاه نه تنها سالهای سال متحد قابل اعتماد آمریکا بود، بلکه رهبری بود که ما امیدوار بودیم بر حول او، حکومتی پدید آید و بر سر پا بماند. از مخالفان او اطلاع اندکی داشتیم. اما شعارهای ضد آمریکائی و اظهاراتشان، بنفسه کافی بودند تا ما را بر حمایت از شاه و مبارزه او برای حفظ حیات رژیمش، جازم گردانند.

در اوایل نوامبر، سلیوان به این نظر رسید که رهبران مخالف شاه، قوت و قدرتی بیش از آنچه شاه بحساب می آورد، بدست آورده اند. من با نظر سلیوان مخالف نبودم اما انتخاب اساسی ام این بود که باید از شاه تمام و کمال حمایت کرد و حمایت مستقیم را بر ارائه طریق سلیوان مبنی بر حمایت غیرمستقیم و دادن رهنمودهایی به شاه، ترجیح می دادم. در یادداشت روزانه ۱۰ نوامبر ۱۹۷۸، نوشتم:

« زمین زیر پای شاه بسیار شل شده است. به سیروس وانس گفتم، از کار صاحب منصبان وزارتخانه اطمینان بجوید. ببیند آنان از موضع من جانبداری می کنند یا خیر. آیا شاه را آگاه می کنند که ما با او هستیم یا خیر؟ »

در این میان، روسیه با بکار انداختن ماشین تبلیغاتی، بهر کار ممکن دست می زد تا بر وخامت اوضاع بیفزاید. با اطلاع از ۱۵۰۰ مایل، مرز مشترک ایران و روسیه، نگران بودم که نکند رهبران روسیه بفکر حمله به ایران بیفتند. کاری که طی یک قرن سه بار بدان دست زده اند. تبلیغاتچی های روسیه، آمریکا را متهم می کردند که مهار نیروهای سیاسی را در کشور آشفته ایران بدست دارد. برژنف و من، در خفا و علن بیکدیگر هشدار می دادیم که دخالت مستقیم طرف متقابل را در امور داخلی ایران تحمل نخواهیم کرد. من به او فهماندم که در ایران دخالت نظامی نخواهیم کرد اما به تعهدات خود در قبال ایران عمل خواهیم کرد و بطور کامل از شاه حمایت می کنیم.

برای اینکه بدانم شاه با فشار روزافزونی که به او وارد می شود، چگونه مقابله می کند، از سفیر ایران در آمریکا، اردشیر زاهدی دعوت کردم به نزد من بیاید. او اوضاع را برای من و برژنسکی اینطور تشریح کرد:

« در فکر ایرانیان درک روشنی از آنچه شاه برای آنها کرده است و یا آنچه توانسته است بکند، وجود ندارد. او دستگاهی که با آن با عموم ارتباط بجوید و آنها را از واقعیت ها آگاه کند، ندارد. در اطرافش، مشاورانی که از عهده این امر برآیند، وجود ندارند. سازمان سیاسی ای در ایران وجود ندارد که اگر انتخاباتی انجام گرفت، آن را ببرد ... »

اعتصاب عمومی در ایران آغاز گرفت. صدها هزار تن به خیابانها درآمدند و خواهان رفتن شاه شدند. برژنسکی از ژرژبال معاون سابق وزارت امور خارجه خواست بعنوان مشاور در جلسه شورای امنیت ملی شرکت کند و بگوید چه باید کرد؟ درباره نظرهای ژرژبال در یادداشتهای روز ۱۴ دسامبر ۱۹۷۸ اینطور نوشتم:

« کار اعتصاب عمومی در ایران سخت تر شده است. مسلم و مسلم تر می شود که شاه باید قدرت حکومتی را با سیاسی ها از جمله با مخالفان سیاسی، تقسیم کند. و گرنه ناگزیر از تسلیم به کناره گیری خواهد شد.

با این نظر ژرژبال و توصیه هایش که باید به شاه فشار بیاوریم تا پایگاه سیاسی قدرت حکومت را وسعت بخشد، موافق شده ام اما اول مایلم ببینم شاه چه می خواهد بکند و ارزیابی او از تحول امور کشورش چیست و بعد تصمیم بگیرم چگونه و چه میزان باید به او فشار بیاورم تا با رهبران مخالفان نزدیک شود. شاه مایوسانه می خواهد مهار ارتش را در دست نگاه دارد. ممکن است مخالفان با این امر موافق گردند و یا موافق نگردند.

و در یادداشت روزانه ۱۸ دسامبر نوشتم:

« ما فهرستی از پرسش ها برای شاه فرستادیم و او پاسخ های خوبی به آنها داد. خلاصه برداشت او از اوضاع این بود که می خواهد موقعیت خود را بعنوان فرمانده کل قوا حفظ کند. به هیات وزیران که غیرنظامی خواهد بود، اجازه می دهد در تعیین بودجه نظامی با او همبازی شوند و می گذارد که یکی از رهبران سیاسی بدون دخالت او، دولتی ائتلافی تشکیل دهد. او وضع را بهتر از هفته های گذشته می بیند. بر اثر تهدید به قطع حقوق و آتش گشودن بروی کارگران اعتصابی، کارگران نفت بر سر کار رفته اند و تولید نفت دوبرابر شده است. با اینهمه، سرانجام کار ایران هنوز نامعلوم است.»

در اواخر سال مسیحی، شاه شاهپور بختیار را که تربیت غربی داشت و میانه رو بود، به نخست وزیری برگزید و او این سمت را پذیرفت. منتخب جدید، قدرت و استقلال غیرمنتظره ای از خود نشان داد. بلافاصله از شاه خواست کشور را ترک بگوید. ساواک را منحل ساخت و دستور محاکمه مسئولان کشتار مردم را داد و مسئولیت سیاست خارجی را به سیاسیون سپرد.

با آنکه شاه گفته بود ایران را ترک خواهد گفت، اکنون می گفت حاضر به ترک کشور نیست. اینکار را دیرتر انجام می دهد. به مشاوران خود گفته بود وقتی مقدمات سفر موافق قانون اساسی فراهم شد، یعنی وقتی هیات دولت معرفی گردید و از مجلسین رأی اعتماد گرفت، به مسافرت خواهد رفت.

توضیح: کارتر، قوت و ضعف شخصیتهای ایران را در رابطه با دلخواه سیاست خود می سنجد اگر بختیار را با قدرت و مستقل وصف می کند، از آنرو است که تصمیم های دولت آمریکا را بی چون و چرا و بی کم و کاست به اجرا می گذارد. در حقیقت تشکیل دولت ائتلافی و رفتن شاه و محاکمه آدمکشان و غارتگران اموال عمومی و انحلال ساواک، همان توصیه هائی هستند که ژرژبال و سفیر آمریکا کرده بودند.

کارتر از اشاره به توصیه های ژرژبال و پاسخ های شاه به پرسشهای دولت آمریکا، به تشکیل دولت بختیار می پردازد. و می گوید، شاه خلف وعده می کرد و داستان را با نقل نظر سلیوان دنبال می کند یعنی آوازه ها از آنها بوده است. می نویسد:

سلیوان توصیه می کرد که با نقشه های شاه مخالفت کنیم و با اصرار بخواهیم که بلادرنگ ایران را ترک گوید. بکوشیم با خمینی نوعی روابط دوستانه و یا حتی اتحاد برقرار کنیم. من این توصیه را نپذیرفتم زیرا شاه و بختیار و رهبران نظامی ایران نیازمند حمایت مداوم ما بودند. با وجود این، گزارش هائی که در مطبوعات درج می شدند، حکایت از آن می کردند که وزارت خارجه سیاست مرا در حمایت شاه و در تثبیت حکومت جانشینش، اجرا نمی کند.

توضیح: کارتر چند نوبت به این مسئله می پردازد که مقامات وزارت خارجه و سفارت آمریکا در ایران از دستورهای او پیروی نمی کرده اند. شگفت آنکه با وجود اختیارات همه جانبه ای که ریاست جمهوری آمریکا برابر قانون اساسی از آن برخوردار است، او قادر نبود مسئولان را به پیروی از دستورهایش وادارد. بهای خودکامگی این "مسئولان" و ضعف خود را در داستان گروگانگیری پرداخت.

و با توجه به ضعف کارتر در استفاده از قدرت های قانونی، می توان فهمید چرا او در ارزیابی شخصیت اشخاص، عمل آنها را با دلخواه خود می سنجد. اگر موافق دلخواهش بود، آن شخصیت خوب و قوی است. اگر موافق دلخواهش نبود، آن شخصیت ضعیف است. سلیوان نیز در کتاب خود این ضعف بزرگ کارتر را یکی از علل شکست سیاست او می شمارد. می نویسد: هاینر با توجه به این ضعف، گزارش ها را مطبوع او می گرداند و آنگاه می فرستاد.

دنباله کتاب این امور را روشتر می گرداند. می نویسد:

از آنجا که سلیوان از تهیه و گزارش اطلاعات دقیق درباره وضعیت ارتش که برای ما اهمیت حیاتی داشت، بنظر ناتوان می رسید، من و براون وزیر دفاع به این نتیجه رسیدیم که یک امریکائی قوی و دارای صلاحیت به ایران بفرستیم تا او مرا در جریان نیازهای ارتش بگذارد. یکی از مسئولیتهای این نماینده رئیس جمهوری این بود که روحیه سران نظامی را تقویت کند و آنها را بر آن دارد که در ایران بمانند و اگر شاه کشور را ترک کرد ثبات کشور را حفظ کنند. به ژنرال هایزر معاون فرماندهی نیروهای آمریکا در اروپا، دستور دادم که با این عنوان به تهران برود.

بنا به تقاضای زاهدی سفیر ایران، مقدمات آمدن شاه و خاندانش را به آمریکا تدارک دیدیم. برای او خانه و باغ .... در ایالت کالیفرنیا را آماده کردیم. تا در صورتی که خواست بلافاصله کشور را ترک گوید و به "یک کشور خارجی برای گذراندن تعطیلات" برود، جا داشته باشد.

در ۴ ژانویه ۱۹۷۹، من به گوادولوپ رفتم تا با سران فرانسه و انگلیس و آلمان ملاقات کنم. اما ناگزیر بخش مهمی از وقت خود را صرف بحران می کردم. وانس وزیر امور خارجه و ماندل معاون رئیس جمهوری در واشنگتن ماندند تا مراقب و مبصر وضعیت ایران باشند. دستور من این بود که برای تقویت شاه هر کار لازم است بکنند. اما طی این روزها، رفتار سلیوان بطور روزافزون خاطر مرا آشفته می گرداند. او گرفتار این وسوسه شده بود که شاه باید بلادرنگ استعفاء کند. این وسواس او را عصبی کرده بود و گاه گزارش می کرد که شاه دیگر مایل نیست او را ببیند. هنوز به پاره ای از گزارشهای او اعتماد می کردم. گزارشهای سلیوان درباره تمایل و رفتار نظامیان با گزارش های هایزر در این باره، اغلب افتراق داشتند. با پی بردن به این واقعیت که اوضاع ایران سخت مبهم و آشفته است و اینکه سران نظامی یک جور حرف نمی زنند و همصدا نیستند، می خواستم تنها با یک نظر سروکار نداشته باشم. بمرور، ارزیابی های هایزر اعتماد مرا جلب کردند. در یادداشت ۴ ژانویه در این باره نوشتم:

« بعضی از سران اصلی ارتش، سلیوان را دیده و باو گفته اند: ما نمی گذاریم شاه ایران را ترک کند. او را به یک جزیره ایرانی می بریم. ما نقشه کودتا را در سر داریم و می خواهیم حکومت را در دست بگیریم. ایران را پاک کنیم و از قهر بیاسائیم. بختیار می تواند دولت مقرر را تشکیل بدهد. ما هم از او حمایت مقرر را خواهیم کرد. نظر سلیوان اینست که دست شاه در این کار است و انصرافش از ترک ایران بخاطر امیدش به موفقیت این نقشه است.

وانس با قوت می خواست از انجام این کودتا جلوگیری کند و از طریق ماندل گفت احتمالاً شاه از این نقشه حمایت می کند و من اصرار ورزیدم و به وانس دستور دادم رابطه ها با شاه و ارتش را حفظ کند. رابطه هائی که تنها رشته ارتباط ما با ایران آینده اند. بخصوص که نمی دانیم اگر نظامیان بعنوان عامل اصلی حذف شوند، حکومتی که بر سر کار خواهد آمد، چگونه حکومتی خواهد شد.»

به سلیوان دستور دادیم که هر چه زودتر شاه را ببیند و بفهمد نظر او در باره نقشه نظامیان چیست؟ سلیوان می خواست ما بسود بختیار، از شاه و نظامیان فاصله بگیریم. باور شخص من این بود که شاه و نظامیان و بختیار هماهنگ عمل می کنند. در آنزمان، من فکر می کردم شاه و نظامیان دست پیش را دارند.

روز بعد، شاه به سلیوان گفت: او مهار کامل سران نظامی را در دست دارد و آنها هیچ اقدامی بقصد نگاهداری او نخواهند کرد. گفت او قصد دارد بخاطر تقویت بختیار ایران را ترک بگوید. آن عده از سران نظامی که از کودتا سخن بمیان آورده اند، از بختیار حمایت خواهند کرد. تنها وقتی چاره دیگری نباشد و بختیار در معرض سقوط باشد، وارد عمل خواهند شد. ژنرال هایزر با رهبران نظامی ملاقات کرد و نتیجه گفتگوها را گزارش کرد. بنا بر این گزارش آنها از بختیار حمایت می کردند. سران ارتش می خواستند تا ممکن است از رابطه علنی با آمریکا خودداری کنند تا بتوانند در میان قشرهای مختلف جامعه ایران، میل به حمایت از ارتش را برانگیزند و تقویت کنند.

در جریان مذاکرات طولانی که در دیدار گوادولوپ در اطراف مسائل جهان، انجام شدند، سه رهبر دیگر از شاه حمایتی نمی کردند. همه فکر می کردند که حکومت غیرنظامی استقرار میابد و ثبات می جوید. باتفاق بر این عقیده بودند که شاه هر چه زودتر باید ایران را ترک بگوید. با اینهمه با من موافق بودند که ارتش باید قوی و متحد بماند و هیچیک از خمینی و انقلابیون حمایت نمی کردند و ژیسکار گزارش کرد که قصد داشته است همان اوائل خمینی را از فرانسه اخراج کند تا

کشور منشاء کوششهای انقلابی نگردد، اما شاه فکر کرد شاید بهتر باشد خمینی در فرانسه نگاه داشته شود تا که به کشور دیگری مثل عراق و یا لیبی و یا جای دیگری برود و آشفته‌گی‌های بیشتری را برانگیزد.

بعد از مراجعت به واشنگتن، سلیوان همچنان اصرار می‌ورزید که ما بطور مستقیم با خمینی در پاریس تماس بگیریم و با او به تفاهم و سازش برسیم. من این پیشنهاد را معقول یافتیم، اما آن را رد کردم زیرا هرگونه ارتباطی با خمینی بمعنای آن بود که در حمایت ما از حکومت جدید، حکومتی که آیت الله بر آن بود تا از پایش در آورد، نقصانی دست داده است. در عوض از ژیسکاردستن خواستیم ببیند آیا امکان آن هست که خمینی از بختیار حمایت کند؟ خمینی در پاسخ همان سخنان پیشین خود را تکرار کرد: بختیار غیر قابل قبول است.

... از چند هفته باین طرف که سلیوان تغییر نظر داده بود و دیگر جانبدار حمایت از شاه نبود، فعالیت‌ها و اظهاراتش، از اعتماد قبلی شاه و نزدیکانش و من به او بسیار کاست. من به وزیر خارجه گفتم سلیوان را از ایران فردا بخواند. اما وانس اصرار کرد که بماند. گفت اشتباه است اگر در بحبوحه بحران‌هایی که از پی یکدیگر سر می‌رسند، شخص تازه‌ای جانشین سلیوان در ایران کنیم. من با بی میلی موافقت کردم اما از آن بعد در ارتباط و اعتماد کردن، به‌هائیزر تقدم بخشیدم که مردی خونسرد و لایق بود.

بختیار اعلان کرد که شاه در ۱۶ ژانویه ایران را ترک می‌گوید ... و خمینی در ۱۲ ژانویه اعلان کرد که قصد دارد به ایران باز گردد. من مطمئن بودم که مراجعت او سبب سقوط حکومت بختیار می‌شود و چاره‌ای جز انتخاب میان یک کودتای نظامی و یا تسلیم کشور به هرج و مرج کامل نمی‌ماند.

در یادداشت ۱۴ ژانویه ۱۹۷۹ در این باره نوشتیم:

« صبح بسیار زود به ژیسکاردستن تلفن کردم و از او خواستیم با خمینی تماس بگیرد و هر کار می‌تواند بکند. بلکه حرکت خمینی را از فرانسه به تأخیر بیندازد. ژیسکاردستن مایل بود کمک کند و گفت ... نمی‌تواند مانع حرکت خمینی از فرانسه بشود، اما سعی می‌کند، آن را به تأخیر بیندازد و گفت: سیاست او نیز حمایت از حکومت بختیار است. عقیده داشت که مسافرت شاه به آمریکا کاری اشتباه است. بسیار بهتر است که بیک کشور بی طرف تری برود. همان روز، تلفن کرد که خمینی فعلاً در نظر ندارد پاریس را ترک گوید و نمی‌دانست معنی فعلاً چه مدت است و اما فهمیده بود که خمینی می‌تواند اگر به ایران برود، جانش را از دست بدهد. هدف غائی خمینی اینست که حکومت بختیار را سرنگون سازد.

خمینی در سخنانی که بر نوار ضبط و به ایران فرستاده میشدند، آمریکا و شاه را بخاطر جنایت‌های ادعائی، با هم محکوم می‌کرد و ما از طریق هائیزر می‌کوشیدیم که پیوستگی نظامیان را با بختیار محکم‌تر کنیم و از حکومت‌های عربستان سعودی و مصر و مراکش و اردن و حکومت‌های چند کشور مسلمان دیگر خواستیم که از حکومت جدید حمایت کنند و از خمینی بخواهند در خارج از ایران بماند ...

شاه رفت و حکومتی لرزان و یک فرماندهی نظامی نامطمئن و شیرازه از دست داده و ملتی را که پیاخته و خواهان مراجعت آیت الله خمینی بمثابه رهبری معنوی و سیاسی بشور بود، پشت سر بجا گذاشت. بختیار بما اطلاع داد که قصد دارد خمینی را بمحض ورود به ایران توقیف کند، اما بعد از این تصمیم منصرف شد چرا که سبب می‌گشت کشور در کام قهر فرو رود ...

با توجه به وضعیت، ژنرال هائیزر را به واشنگتن احضار کردم تا حضوراً بمن گزارش بدهد. او گفت تفاوت قابل توجهی در تفسیر سیاست آمریکا، میان او و سلیوان وجود دارد. پاسخ دادم این امر از آغاز سال مبرهن بود و فکر می‌کنم تعلیماتی که ابلاغ می‌شدند، روشن بودند و تفسیر و آنهم تفسیر متفاوت جا نداشت. او توضیح داد که من و سلیوان همان تلگرام‌هایی را که از کاخ سفید یا وزارت خارجه می‌رسیدند، می‌خواندیم. با این تفاوت که سلیوان فکر می‌کرد ما نباید مانع پیروزی خمینی گردیم زیرا نقش او هدایت کشور به دموکراسی است. و من (هائیزر) فکر می‌کردم خمینی ایران را به فاجعه رهبری می‌کند و سلیوان فکر می‌کرد بهتر است نظامیان در جریان تحول سیاسی ایران شرکت نکنند و کنار بمانند. و او فکر می‌کرد تا وقتی قانون اساسی جدیدی نوشته و با اجرا درنیامده است، ارتش باید بطور روشن از حکومت موجود حمایت کند. باور هائیزر این بود که نظامیان تدابیر لازم را برای حفظ تجهیزات و تأسیسات نظامی سنجیده‌اند و می‌خواهند ارتش را از کوچه و خیابان دور نگاه دارند.

او رهبران نظامی را قانع کرده بود که بر ضد بختیار کودتا نکنند و ارتش را از نواحی دیگر ایران، به نواحی جنوبی که موقعیت ثابت تری دارد، نبرند.

وقتی حرفهای هایزر را با کارهایی که سفیر ما در ایران کرد و سخنانی که گفت، مقایسه کردم، از بی میلی آشکار وزارت امور خارجه به اجرای تام و تمام و با شور و علاقه دستورهایم، آشفته خاطر شدم ... مسئولان دایره ایران وزارت خارجه را بکاخ سفید احضار کردم.

با تمام قوت، وظایف قانونیشان را به آنها تذکر دادم. توضیح دادم که مسائل ایران به چه اندازه از اشکال رسیده اند و جریان تصمیم گیری خود را در مقام رئیس جمهوری برایشان شرح دادم. سلیوان تنها مقام وزارت خارجه نبود، که برای من مشکل و آشفته گی بوجود آورده بودند. در واشنگتن، داستانها از کسانی بر سر زبانها بودند که با رأی من بر حمایت از شاه و رهبران ارتش و آخر کار از بختیار، مخالفت می کردند. به آنها گفتم اگر نمی توانند از تصمیم های من حمایت کنند، تنها راهی که دارند اینست که استعفاء کنند. اگر مورد دیگری از اطلاع نادرست گزارش کردن و یا تغییر و تفسیر در دستورالعمل مشاهده شود و یا باز اسرار درز کنند، از وزیر خارجه هم خواهیم خواست که مقامات مسئول آن قسمت را از کار برکنار سازد. حتی اگر عده ای بی گناه نیز در میان تنبیه شدگان باشند. من با این وضعیت بیش از این نمی توانم سر کنم. به آنها گفتم یا باید با من صادق باشند و یا استعفاء کنند. پس از ادای این سخنان برخاستم و اطاق را ترک کردم.

با آنکه میان موضع من و موضع شورای امنیت ملی تفاوتی وجود نداشت، به آنها نیز یادآور شدم خودسری نکنند و از رقابت دور از اندازه با وزارت خارجه اجتناب کنند ...

بعد از چند روز، شیرازه ارتش ایران از هم پاشید و در ۱۱ فوریه بختیار و اعضای مجلس کناره گرفتند و بازرگان نخست وزیر شد و با حمایت خمینی به استحکام آمریت خویش پرداخت. او و کابینه او که بیشتر افرادش تعلیم و تربیت غربی داشتند، با ما همکاری می کردند ...

همزمان نشانه های مساعدی از سوی خمینی بروز کردند. خمینی نماینده شخصی خود را بدیدار سیروس وانس وزیر خارجه فرستاد و خواهان تفاهم و دوستی بیشتر و تعاون میان رژیم جدید و دولت آمریکا شد و می خواست مطمئن شود که ما از نخست وزیر جدید و یک حکومت با ثبات حمایت می کنیم. با وجود آشوب در ایران، من از رویه دولت جدید تحت ریاست بازرگان خشنود بودم ... (صفحات ۴۵۲-۴۳۳) کتاب

## ۲- بردن شاه به آمریکا

در ۱۵ مارس، بعد از به نتیجه رساندن مذاکرات صلح میان مصر و اسرائیل، شب هنگام از سفر خاورمیانه بازگشتم. ملک حسن پادشاه مراکش اصرار می کرد که شاه را به آمریکا راه دهیم... اما بلحاظ نفرتی که در دلهای توده های مردم ایران که اینک کوچه و خیابان را در دست داشتند، می پرورداندند و به دلیل آسیب پذیری آمریکائیان که هنوز در ایران بسر می بردند، بر آن شدم که بهتر است شاه در کشور دیگری زندگی کند. از وانس خواستم به او کمک کند، محلی برای اقامت خود پیدا کند.

شاه نخست در باهاما اقامت گزید اما بعد از گرانی قیمتها شکایت آغازید و به مکزیك نقل مکان کرد. با وجود ثروت بیکرانیش، دچار این وسواس شده بود که همه می خواهند او را بدوشند. هنوز می خواست به آمریکا بیاید و کسانی بودند که حامی پروپا قرص آمدنش به آمریکا بودند. در این باره در یادداشتهای ۹ آوریل ۱۹۷۹ اینطور نوشته ام:

« کیسینجر به من تلفن کرد و تقاضا کرد که با آمدن شاه به آمریکا موافقت کنم. داوید راکفلر ... نزد من آمد ... عمده ترین موضوع ملاقاتش این بود که بکوشد مرا با آمدن شاه به آمریکا راضی گرداند. بنظر می رسد که راکفلر و کیسینجر و برژنسکی بر این معنی متفق و آن را برای خود، اصلی قرار داده اند.

گروه دوستان آمریکائی شاه، همچنان به ما فشار می آوردند که شاه را به آمریکا راه دهیم. آنان پی در پی به وانس و برژنسکی مراجعه می کردند و هر از چندی بطور مستقیم از خود من می خواستند که با اینکار موافقت شود. آنان برژنسکی را با خود یار کردند، اما نتوانستند وانس و مرا متقاعد کنند. هر بار ما توضیح می دادیم که اگر شاه به آمریکا بیاید، خطرهایی بالقوه که آمریکائیان مقیم ایران را تهدید می کنند، بالفعل خواهند شد. می گفتم شاه در مراکش و بعد در باهاما راحت زندگی می کرد و حال نیز در مکزیك زندگی آسوده ای دارد. آنان شل می شدند و می رفتند و اما می رفتند تا بازگردند و تقاضا را از سر بگیرند. بعضی از آنان، ثروتهای شاه را اداره می کردند و نماینده منافع او بودند اما بعضی دیگر مثل برژنسکی، فکر می کردند که ما از راه پذیرفتن یک دوست قدیمی خود، باید قدرت و خوش عهدی خود را به همه نشان دهیم حتی اگر این امر سبب شود که موقعیت گروهی از آمریکائیان در ایران دچار مخاطره گردد ...

در یادداشتهای روزانه ۲۷ ژوئیه ۱۹۷۹ در این باره نوشتیم:

« ما سرانجام تصمیم گرفتیم که وانس به سفارت آمریکا در ایران تماس بگیرد و از مسئولان آن بخواهد نظر خود را درباره عواقب آمدن شاه به آمریکا، بما گزارش کنند ....

مسئولان سفارت ما در ایران، بطور قاطع توصیه کردند که ما از پذیرفتن شاه به آمریکا، خودداری کنیم. ما تعداد کارمندان سفارت آمریکا را که در زمان شاه ۱۱۰۰ نفر بودند، به ۷۵ نفر کاهش داده بودیم. تدابیر امنیتی اتخاذ کرده بودیم و ... در اول اکتبر ۱۹۷۹، بمن درباره مرض شاه گزارش شد. وانس در گزارش عصر خود می گفت که داوید راکفلر پزشک شخصی خود را به مکزیکو فرستاده است. اگر مرض شاه وخیم باشد، ما باید او را برای معالجه در آمریکا بپذیریم. بروس لیگن کاردار آمریکا در ایران بر آنست که احساسات خصمانه نسبت به شاه ادامه دارد و با توجه به افزایش نفوذ روحانیان، در صورت آمدن شاه به آمریکا، عکس العمل بسیار سخت تری را نسبت به واکنش متصور در چند ماه پیش باید انتظار کشید. حتی اگر موافقت با آمدن شاه از راه انسانیت و مقصود از آن معالجه باشد.

در ۱۷ اکتبر، وانس گزارش دیگری از راکفلر دریافت کرد. بنابر آن، شاه بیمار بود و وسایل تشخیصی مرض و معالجه در محل اقامتش نبودند. فکر کرده اند، عفونت کبدی است. اما با توجه به بدتر شدن حال مریض، بعضی از پزشکان حدس زده اند، بیماریش سرطان باشد. پزشکان می خواهند او را بمرکز پزشکی دانشگاه کرنل در نیویورک بیاورند و مورد آزمایشهای کامل قرار بدهند ...

وانس اینهمه را در ۱۸ اکتبر به من گزارش کرد و افزود: « اگر به شاه اجازه دادیم برای معالجه به آمریکا بیاید، باید مقامات دولت ایران را مطلع کنیم که اینکار را از راه انسانیت انجام داده ایم و منظور اینست که شاه بتواند معالجه شود و باب اقامت شاه را بعد از معالجه، مفتوح بگذاریم.» درحاشیه گزارش نوشتیم: موافقم. و رونوشتی از گزارش او و موافقت خود را برایش فرستادم.

*توضیح: بطوریکه کارتر خود بصراحت می گوید، در جریان انقلاب، سیاست دیگری غیر از سیاستی که او اتخاذ و دستور اجرایش را می داده، اجرا می شده است. بعد از انقلاب باز اداره کنندگان سیاست آمریکا، دیگرانند. کسانی که سرانجام تصمیم دلخواه خود را به او تحمیل می کنند. رئیس جمهوری آمریکا با وجود اقتدارات قانونی بسیار وسیع، باستناد گزارش پزشک شخصی راکفلر، تصمیمی چنان پرمخاطره می گیرد. در حاشیه گزارش وزیر خارجه نمی نویسد چرا وزیر خارجه خود در صدد پژوهش درباره درجه وخامت بیماری شاه و امکانات معالجه بر نمی آید؟ و باز در حاشیه نمی نویسد، اگر هم قرار است شاه را به آمریکا بیاورید، از پیش تدابیری اتخاذ کنید که وضعیت آمریکائیان در ایران بخطر نیفتد و ... می نویسد: او کی!*

دنباله کتاب بیشتر روشن می کند که تصمیمها درباره بردن شاه به آمریکا و پی آمدهایش را دیگران می گرفته اند. می نویسد:

.... روز بعد پیامی از لیگن کاردار آمریکا در در ایران دریافت کردم. بنابر این پیام او گزارش کاملی به دو مقام عالی دولت ایران درباره آمدن شاه به آمریکا داده است. به آنها گفته است نه شاه و نه همسر او تا وقتی در آمریکا می مانند، بهیچگونه به فعالیت سیاسی نخواهند پرداخت و از آنها خواسته است حراست از آمریکائیان مقیم ایران را تضمین کنند و آنها بوی گفته اند بی گمان این امر، واکنش سختی پدید خواهد آورد، با وجود این می توانند حراست از آمریکائیان را تضمین کنند.

شنبه، ۲۰ اکتبر من به بوستن پرواز کردم تا در مراسم وقف کتابخانه جدید کندی سخن بگویم و از آنجا به کمپ دیوید بروم. در آنجا گزارشی "مافوق حساس" از وارن کریستفر معاون وزیر امور خارجه دریافت کردم که در غیاب وزیر امور خارجه، امور این وزارتخانه را کفالت می کرد، ... شاه تحت آزمایشهای لازم قرار نگرفته و تشخیص واقعی بیماری او موقوف به این آزمایشها و انجام مداوای شیموترایی است. دکتر کان استاد دانشگاه طب کرنل که دیروز شاه را معاینه کرده است، بر آنست که این آزمایشها هیچیک در مکزیکو انجام شدنی نیستند و توصیه می کند که این آزمایشها در آمریکا انجام بگیرند. داوید راکفلر - که این پزشک را به مکزیکو فرستاده است - می پرسد آیا اجازه می دهیم شاه به بیمارستان اسلون - کترینگ در نیویورک منتقل شود و تحت آزمایش و مداوا قرار گیرد. اداره پزشکی وزارتخارجه از توصیه دکتر کان حمایت می کند!

در این باره در یادداشتهای روزانه ۲۰ اکتبر نوشتیم:

« به برژنسکی گفتم بگذارند شاه به نیویورک برود و تحت مداوا قرار بگیرد و سفارت آمریکا در تهران را مطلع سازند که شاه به آمریکا خواهد آمد.»



دستورالعمل من به وزارت خارجه این بود، که موضوع را با مقامات دولت ایران در میان بگذارند. نه بخاطر جلب موافقت یا اجازه بلکه تنها برای اطلاع آنها از آمدن شاه به آمریکا. در ۲۲ اکتبر وانس به من گزارش کرد که حکومت ایران واکنش ملایمی نسبت به آمدن شاه به آمریکا بقصد معالجه، نشان داد. ما به آنها گفتیم نه شاه و نه شهبانو که امشب وارد نیویورک می شوند، به فعالیت سیاسی نخواهند پرداخت.

دستگاه راکفلر بما گفت که سرطان شاه، در مرحله سوم از وخامت است یعنی بسیار پیش رفته است و معالجات شیمی تراپی دستکم هشت ماه بطول می انجامد. پزشک راکفلر بما گفت در وضعیت کنونی، شاه ۵۰ درصد اقبال زندگی بمدت ۱۸ ماه دارد. اما اگر معالجه شود، چند سال دیگر می تواند بحیات خود ادامه دهد.

یکشنبه ۴ نوامبر ۱۹۷۹، روزی شد که هرگز از یاد نخواهم برد. صبح زود برژنسکی با تلفن اطلاع داد که جمعیتی در حدود ۳۰۰۰ تن، سفارت ما را اشغال کرده اند و ۵۰ تا ۶۰ تن از کارمندان ما را توقیف کرده اند ... نخست وزیر و وزیر امور خارجه تضمین کرده بودند که از سفارت و کارمندان آن حراست کنند. یک یا دو هفته پیش از آن، نیروهای خمینی، جمعیت تظاهرکنندگان را از اطراف سفارت پراکنده کرده بودند.

بازرگان در مقام عمل به تعهد، هر چه از دستش بر می آمد کرد و کوشید اشغال کنندگان را به تخلیه سفارت وادارد. اما بعد از آنکه چند ساعت گذشت و اقدام قاطعی انجام نگرفت، نگرانی ما رو به افزایش گذاشت. شروع کردیم به تماس گرفتن با مقامات ایرانی که می شناختیم. با دفتر مهندس بازرگان و شورای به اصطلاح انقلاب که در آن دولت و رهبران مذهبی، تصمیمات اساسی را اتخاذ می کردند، وارد تماس شدیم ...

بمحض آنکه سفارت به اشغال در آمد، در وزارت خارجه، گروهی خاص بریاست هانری پرشت رئیس امور ایران، تشکیل گردید. این گروه روز و شب بدون مکث کار می کرد و کار این گروه تا حل مشکل گروگانها بدون وقفه ادامه یافت. هیچیک از ما تصور نمی کردیم ۱۴ ماه باید انتظار کشیم تا دعاها پیمان مستجاب شوند و گروگانها به کشور خود باز گردند. (صص ۴۵۸-۴۵۲) کتاب

## زمستان سخت

از پاپ ژان پل دوم خواستم بطور مستقیم با خمینی تماس بگیرد. او پذیرفت که چنین کند. خمینی سخنان ناسزا آمیزی در پاسخ پاپ گفت. من از کارمندان دولت و اعضای کنگره خواستم در سخن، از خمینی و آدم ربایان، کلماتی بر زبان نیاورند که سبب شود، قهر و غضبی متوجه گروگانها شود. برای آنکه مقدمات اقدام نظامی - اگر لازم باشد - فراهم شوند، خواستم عکس های هوایی از ایران گرفته شوند تا معلوم شود محل استقرار هواپیماها و دیگر نیروهای نظامی ایران کجاها هستند. می خواستم تا ممکن است از اقدام نظامی پرهیز گردد تا از خون ریزی از هر دو جانب پرهیز شود. اما اگر گروگانها صدمه می دیدند، این اقدام اجتناب ناپذیر می گشت ...

در ۶ نوامبر، دو روز بعد از تصرف سفارت و گروگانگیری، ما شروع به تهیه نقشه ها برای عملیات نظامی بقصد نجات گروگانها کردیم. راه حلها یک بیک از لحاظ عملی بودن یا نبودن موضوع بحث قرار گرفتند تا به راه حلی برسیم که در آن عملیات نجات، با حداقل تلفات به هر دو طرف، انجام شوند ...

در ضمن اقدام به اخراج آندسته از دانشجویان ایرانی کردم (بسیاری از آنها سالها بود که مدرسه را ترک کرده بودند) که بطور غیرقانونی در کشور ما بودند. همچنین هرگونه تظاهرات ایرانیان را ممنوع کردم. بسیار برآشفتیم وقتی مشاوران حقوقی و پاره ای از مسئولان اداری آمدند که این دستور با حق آزادی بیان سازگار نیست و مطمئن بودم ک حق با منست. خشم و احساس محرومیت و عجز، در آمریکائیان روزبروز افزایش می یافتند. با وجود زندانی بودن گروگانهایمان، شهروندان آمریکا از جمله رئیس جمهوری، خلق آن را نداشتند که به تماشای "دانشجویان" ایرانی بایستند وقتی در برابر کاخ سفید، به افشای آمریکا مشغول می شوند. برای من جای تردید نبود که تظاهرکنندگان به پیشواز آشوبی خواهند رفت که در آن عده ای از آنها کشته می شوند و یا سبب کشته شدن عده ای دیگری می گردند. چنین حادثه ای بنفسه بد بود چه رسد باینکه خشونت از این نوع باحتمال قوی با شاخ و برگ در ایران بازگو و تبلیغ می شد و ممکن بود سبب شود که به تلافی، آمریکائیان کشته و یا توهین و اذیت شوند ...

در ۱۰ نوامبر، همسر روزالین از بازدید اردوگاه پناهندگان کامبوج واقع در تایلند بازگشت و من کارهایی را که درباره ایران انجام می دادیم، برایش شرح دادم. باور قاطع او این بود که ما باید از خرید نفت ایران خودداری کنیم و این تصمیم را هر چه زودتر اعلام کنیم. او گفت: «مردم کشور ممکن است تصور کنند شما زیر فشار ایران هستید و از آنجا که محتاج نفت ایران هستید، از اقدام نظامی و یا هر اقدام سخت دیگر خودداری می کنید.» در جریان روز، من این پیشنهاد را با تنی چند از وزیران در میان گذاشتم، باتفاق آن را پسندیدند.

به شارل داتکن وزیر نیرو دستور دادم هر کار لازم و ممکن است بکند و تمامی واردات نفت از ایران را قطع و کشور را از مصرف آن بی نیاز گرداند. از کشورهای دیگر نیز باصرار خواستیم چنین کنند. و این در حالی که کمبود نفت سبب سر به آسمان سائیدن قیمت آن شده بود.

همین روز به کار بستن حسابهای ایران - نخست سپرده های طلا و نقد - در بانکهای آمریکائی واقع در قلمرو آمریکا و نیز خارج از آن اقدام کردم. تنها از این بابت تردید داشتیم که نکند این اقدام، اثر واژگونه بر اعتبار آمریکا بمثابه طرف حساب معتبر بگذارد. سبب گردد که سپرده و سرمایه گذاران عمده را ترس فرا گیرد و پولهای خود را به کشورهای دیگر منتقل کنند. و نیز این اقدام باید بصورت قانونی انجام می گرفت و گر نه دادگاه فدرال آن را منع می کرد و مردم آمریکا ناراحت می شدند. از بیل میلر وزیر خزانه داری و دیگر مشاورانم خواستیم، قوانین را مطالعه کنند و ببینند اندازه اختیارات من چه میزان است و بر اساس آن مدارک قانونی لازم را فراهم کنند تا در صورت لزوم، تصمیم به بستن حسابهای ایران بلادرنگ باجرا درآید. سیروس وانس و من پیشنهاد قطع روابط سیاسی با ایران را ارزیابی کردیم و به این نتیجه رسیدیم که چنین نکنیم. ما باید هرگونه راه ارتباطی را باز نگاه می داشتیم و منزلت دیپلماتیک گروگانها خاصه ای بود که به آنها نوعی مصونیت می داد و از صدمه بیشتر معافشان می کرد.

درباره بستن حسابهای ایران در بانکهای آمریکا و شعبه هایشان در خارج آمریکا، در یادداشتهای ۱۴ نوامبر ۱۹۷۹ نوشتم:

« ساعت ۴:۵۵ دقیقه صبح بیل میلر تلفن کرد تا بگوید ایران دستور داده است سپرده هایش از بانکهای آمریکا به بانکهای غیر آمریکائی منتقل گردند. باو گفتم نقشه ای را که تهیه کرده بودیم باجرا بگذارد و تمامی دارائیهای ایران در آمریکا را توقیف کند. به این عنوان که باید قرضهای ایران به دولت آمریکا و اتباع آن معین و از محل این دارائیها پرداخت شوند. صبحانه را با رهبران حزب جمهوریخواه آمریکا صرف کردم و پیش از صرف آن، دستور بستن حسابهای ایران را در بانکها، امضاء کردم. تصمیم ما بر نخریدن نفت ایران، در تمامی جهان با حمایت عمومی روبرو شد. اما وقتی حسابهای ایران را بستیم، چند صدا به مخالفت برخاستند. تردید نداشتیم این کار مخالفت هائی را برخواهد انگیخت. اما لازم بود که ما حداکثر فشار سیاسی و اقتصادی را بر رهبران ایران وارد می کردیم و آنها را بر سر عقل می آوردیم. فکر می کردم آنها را از ۱۲ میلیارد دلار پول نقد محروم کردن، راه خوبی بود برای اینکه عقل را بکله شان باز آورد.

در ۱۷ نوامبر، خمینی اعلام کرد که زنان و سیاهان آزاد می شوند " سیاهان از تخمه آمریکایی نیستند ". ما اخطار جدی کردیم که محاکمه و مجازات هر گروگانی، عواقب جدی از جمله اقدام نظامی در پی می آورد. ما آزادی این ۱۳ گروگان را با احساس دوگانه ای تلقی کردیم: راضی بودیم که این عده به کشور باز می گشتند. اما خمینی با سخن خویش که باقی گروگانها محاکمه خواهند شد، بر نگرانی، می افزود. بنا بر معمول، او چنان مبهم سخن می گفت که کسی سر از قصد واقعی او در نمی آورد.

*توضیح: همانطور که کارتر نوشته است، وی دستور تهیه طرح قانونی "بستن حسابهای ایران را داده بود. وقتی سرپرست وزارتخارجه شدم، در پرونده روابط با آمریکا، دو اعلام خطر پیاپی یافتیم. پیش از آن آمده بودند و بدون اقدام مانده بودند. این دو اعلام خطر می گفتند: آمریکا قصد دارد پولهای ایران را توقیف کند. موضوع را همان روز با شورای انقلاب در میان گذاشتم و با تصویب این شورا، بعنوان وزیر دارائی، به بانک مرکزی دستور دادم پولهای ایران را از بانکهای آمریکا به بانکهای غیر آمریکائی منتقل کند. اگر به هشدارهای مکررم از روز اول توجه می شد و بنا بر اجرای سیاست استقلال می بود، ایران با این مشکل روبرو نمی شد.*

و دولت آمریکا از یاسر عرفات خواسته بود پادرمیانی کند. یاسر عرفات به ایران آمد. جو را سنگین یافت. خمینی تقاضای او را نپذیرفت. وی با من که این هنگام سرپرست وزارتخارجه بودم، ملاقات کرد و گفت به اعتبار او لطمه وارد می شود، اگر دست خالی از ایران برود و شرحی درباره عواقب زاینبار گروگانگیری بیان کرد و گفت کمک بزرگی به جنبش مردم فلسطین است

اگر دست کم تنی چند از گروگانها آزاد شوند. من برای راضی کردن خمینی با آزادی عده ئی از گروگانها، این فکر را پیش کشیدم که آزاد کردن زنان و سیاهان بازتاب خوبی در افکار عمومی جهانی خواهد داشت. خمینی چند نوبت زیر فشار "دانشجویان پیرو خط امام" تغییر رأی داد. اما سرانجام پذیرفت که ۱۳ نفر آزاد شوند. دو تن از سیاهان به این عنوان که عضو سیا هستند، آزاد نشدند.

این اقدام سبب می شد جو سیاسی سبکتر شود و امید بحل مشکل از راه سیاسی قوت بگیرد. اما همان دستهایی که در کار بودند تا با دستاویز کردن گروگانها، شرائط بین المللی را بزبان انقلاب و رهائی عمومی خلقها کنند و افکار عمومی غرب را با ریگانسیم مساعد گردانند، خمینی را به اظهارات و اقداماتی برانگیختند که اثرات اقدام بالا را نه تنها از بین بردند بلکه معکوس گردانند. به دنبال کتاب بازگردیم:

تمامی منطقه خلیج فارس، اثرات انقلاب ایران را لمس می کرد. بروز ناگهانی تروریسم سیاسی در عربستان سعودی، ما را با مشکل دیگری روبرو می گرداند. گروهی از رادیکالها خانه کعبه را به اشغال درآوردند. این کار هتک حرمتی بود باور نکردنی! یک فرستنده رادیوئی هند به اشتباه گزارش کرد که در حمله بخانه کعبه، دست آمریکا در کار بوده است. در نتیجه، در اسلام آباد پایتخت پاکستان، جمعیتی گرد آمد و سفارت آمریکا را آتش زد، یک گروهبان آمریکائی جان خود را از دست داد ...

خسونت عربستان سعودی و پاکستان و سخنان مکرر خمینی دایر بر محاکمه و مجازات گروگانهای ما، تهدیدهای جدی برای صلح جهان بودند و ناگزیر از متحدان خود تقاضای کمک کردم. مارگارت تاچر نخست وزیر انگلیس، قوی بود و گفت همه گونه حمایت خواهد کرد. او تمامی اقدامات ما را تصدیق کرد و وعده هر گونه کمک داد. ژیسکار دستن، رئیس جمهور فرانسه مؤدب بود و گفت هیأت وزیران او در اجتماع بعدی، اقدام ایران را محکوم خواهد کرد. اشمیت، صدراعظم آلمان سردتر از آن دو بود و گفت، بیانیه ئی در حمایت آمریکا صادر خواهد کرد. انور سادات، رئیس جمهوری مصر، حمایت کامل کرد و گفت هر کس کمکی بتواند می کند، حتی اگر کمک نظامی لازم افتد. اگر آمریکا تصمیم بگیرد ایران را از راه نظامی تنبیه کند، هر امکانی را که بخواهیم در اختیارمان می گذارد. عربستان سعودی وعده داد که در اولین فرصت، صفی از چند کشور عرب در سازمان ملل و محافل بین المللی دیگر، بر ضد ایران بوجود آورد. اوهیرا، نخست وزیر ژاپن از ما پرسید کشور او چگونه می تواند بیشترین کمک را به آمریکا بکند...؟

در ۲۳ نوامبر مشاوران اصلی خود را گرد آوردم: پاول، Powel جردن Jordan، ترنر Turner، جونز Jones، برژنسکی Brzezinski، وانس Vance، براون Brown، ماندل Mondale به کامپ دیوید آمدند تا با من دیدار کنند و بتوانیم جلسه ای طولانی و مداوم در باره بحران گروگانگیری تشکیل دهیم و بیانیه ای تهیه و منتشر کنیم تا دنیا بداند که صدمه رساندن به گروگانها عواقب وخیم بسیار خواهد آورد. نخست تصمیم گرفتیم که اگر بنا بر محاکمه شد، با شروع محاکمه اولین گروه گروگانها، راه هر گونه بازرگانی با ایران را قطع کنیم. نقشه راههای آبی را مطالعه کردیم. نظر شخص من این بود که بهترین راه قطع عبور و مرور کشتیها این بود که مجاری آبی را که به بنادر ایران راه می برند، مین گذاری کنیم. ما می توانستیم اینکار را بفوریت و بدون آنکه خطر متوجه نیروهای ما شود، انجام دهیم. ایران و حامیان بالقوه اش، قادر نمی شدند مینها را جمع آوری و مجاری آبی را پاک سازند. محاصره دریائی ایران وسیله نیروی دریائی ما نیز ممکن بود، اما سبب می شد که میان کشتیهای ما و کشتیهای بسیاری از کشورهای دیگر برخوردهای مکرر بوجود آیند. بعضی از این کشتیها در صورت اصرار به عبور از خط محاصره ممکن بود دچار خسارت شوند و یا غرق گردند.

و نیز فکر کردیم ممکن است با احتمال مجازات جسمانی یا اعدام گروگانها روبرو شویم. اگر چنین می شد، آماده بودیم که به ایران حمله نظامی مستقیم بعمل آورم. ما عکسهای هوائی پالایشگاههای نفت و بسیاری از هدفهای استراتژیک مهم را مطالعه کردیم و مؤثرترین نقشه ها را برای اقدام تنبیهی رهبران ایران فراهم آوردیم. من می خواستم همراه با پیام ما به خمینی، طرفهای معامله دیگر نیز خمینی را از عواقب مجازات آمریکائیان بترسانند. می دانستم که کشورهای دیگر نمی خواهند راه آبی بین المللی که به خلیج فارس میرفت بسته شود. از آنجا که ما ارتباط مستقیم با مقامات ایران نداشتیم، از چند کشور دوست خواستیم اخطار سخت ما را تسلیم دولت ایران کنند. بدینسان، معنای جدی پیام ما را بسیاری از رهبران دنیا دانستند. ما بلوف نمی زدیم و آنها این را دانستند.

توضیح: داستان محاکمه گروگانها که نزدیک بود فاجعه بزرگی را که کارتر از آن حرف می زند، بیار آورد، اینست که وقتی من سرپرستی وزارت خارجه را پذیرفتم، از خمینی پرسیدم به مشکل گروگانها چگونه باید پایان داد؟ خمینی گفت اینسان: ما گروگانها را آزاد می کنیم. در ازاء آن، یا شاه را به ایران تحویل بدهند و یا لاقلا او را از آمریکا اخراج کنند. این اظهار را به خبرنگاران نیز کرد. من و مشاورانم فعالیت برای حل مشکل را با توجه به نظر خمینی آغاز کردیم. آقایان سلامتیان و سعید سنجابی و فرهنگ شرائط سه گانه ای را با والدهایم در میان گذاشتند. کار در جهت مطلوب تحول می کرد که خبرنگاری باتفاق قطب زاده به نزد خمینی رفتند. در این مصاحبه خمینی گفت: گروگانها جاسوس هستند و بهر صورت محاکمه خواهند شد.

بدنبال این سخنان، سفرای کشورهای بزرگ اروپایی به نزد سرپرست وزارت خارجه آمدند و اخطاری را که کارتر از آن سخن می گوید، به او تسلیم کردند. فعالیت خستگی ناپذیری لازم شد تا دوباره خمینی اظهار دیگری بکند و اینبار بگوید اگر مقصود ایران برآورده نشود، گروگانها محاکمه خواهند شد. بعد از این اظهار تنش سیاسی خطرناکی که کشور را تهدید می کرد، تخفیف پیدا کرد. فعالیت بالا از سر گرفته شد اما ... کارتر ادامه می دهد:

دانشجویان ایرانی که سفارت و گروگانها را در دست داشتند، اینک خواهان تحویل شاه به ایران بودند تا تحت محاکمه قرار بگیرد. محاکمه ای که بطور قطع به اعدام او ختم می شد. می خواستند که آمریکا بخاطر "جنایاتی که بر ضد مردم ایران مرتکب شده است" در برابر دنیا، پوزش بخواهد. می خواستند خسارات مادی و داراییهای شاه به ایران پرداخت شوند. من هیچگاه به این خواستههای آدم ربایان وقع جدی نهدم. اگر وقعی می گذاشتم، احترام و شرف ملت خود را بیاد می دادم. نابسامانی کار حکومت در ایران، ادامه داشت. چرا که وزیر خارجه ایران که برای حل بحران گروگانها، در تماس و مشاوره با مقامات سازمان ملل بود، جای خود را بدیگری سپرد. در این باره در یادداشتهای روزانه ۲۸ نوامبر ۱۹۷۹ نوشتم: «اطلاع یافتیم که وزیر خارجه ایران استعفا کرد و آدمی به اسم "صادق" قطب زاده وزیر خارجه گردید. هر زمان یکی از مقامات حکومت ایران که نشانه ئی از خرد و واقع بینی نشان می دهد، بلادرنگ با خمینی ناجور و تعویض می شود».

توضیح: اگر کارتر در این یادداشت با این لحن از قطب زاده سخن می گوید، بدانجهت است که در این زمان، قطب زاده در زمره کسانی بود که مانع حل مشکل می شدند و او در برهم زدن قرار مسافرت بنی صدر به سازمان ملل نقش داشت. در حقیقت، علت استعفای بنی صدر آن بود که شورای امنیت با وجود مخالفت نماینده آمریکا، موافقت کرد که به درخواست ایران تشکیل جلسه بدهد. شورای انقلاب و شخص خمینی با این مسافرت موافق بودند. یک روز پیش از تشکیل جلسه و چند ساعت پیش از حرکت بنی صدر، خمینی بدون شور با او و حتی بدون اطلاع او، اطلاعیه ای منتشر ساخت و مسافرت و شرکت در جلسه شورای امنیت را تحریم کرد.

شورای انقلاب برای بحث در این باره در قم و با حضور خمینی تشکیل شد، معلوم شد انگیزه صدور اعلامیه، خبری بوده است که رادیو تهران از قول آسوشیند پرس نقل کرده است. بنابراین خبر، تشکیل جلسه شورای امنیت، موفقیتی برای آمریکا بوده است! کارتر ادامه می دهد:

در ۱۵ نوامبر، داوید راکفلر بمن تلفن کرد تا بگوید شاه به مشکلی که برای ما بوجود آورده، وقوف یافته است و فکر می کند بتواند تا چند روز دیگر خاک آمریکا را ترک گوید. معالجه با رادیوم مؤثر افتاده است. او اکنون قادر است کمی بنشیند. می خواهد وانس Vance یا لوید کوتلر Lloyd Cutler را ببیند. من این پیشنهاد را نپسندیدم و به راکفلر گفتم آخرین کاری که ممکن است از شاه بخواهم بخاطر ما بکند، اینست که تصمیم به ترک آمریکا بگیرد. این کار ممکن است به تسلیم ما به فشار ایران تعبیر بشود. سخن من را سنجیده یافت اما گفت می خواهد خود را نیز از مسئولیت های آمدن شاه به آمریکا، باز رهد.

توضیح: بخاطر کارتر نمی رسد از راکفلر پرسد، چطور شد که بهنگام آوردن شاه به آمریکا قبول هر خطر و مسئولیتی را جایز می شمرد و اینک که نتیجه دلخواه بیار آمده است، خود واسطه شده اید که شاه آمریکا را ترک بگوید؟! باز نمی خواهد

عواقب بیرون رفتن شاه در این مرحله از بحران مطالعه و سنجیده گردد. در حقیقت شاه سابق وقتی از آمریکا بیرون رفت که خروجش از آمریکا پیدا کردن راه حل را بسیار مشکل تر ساخت.

کارتر ادامه می دهد:

شاه آماده می شد آمریکا را ترک بگوید و به مکزیک باز گردد ... اما دولت مکزیک دیگر حاضر نبود او را بمزیک راه دهد .... به سفیر مصر تلفن کردم. او گفت تمام مشاوران برجسته سادات، نگران عواقب رفتن شاه به مصر هستند ... در دوم دسامبر وانس Vance اطلاع داد که رهبران کشورهای کوستاریکا و پاراگوئه و گواتمالا و ایسلند و تتگاو باهاما و آفریقای جنوبی و پاناما حاضرند شاه را بپذیرند ... اما از آن همه دو دعوت جدی وجود داشتند: دعوتهای دولتهای پاناما و آفریقای جنوبی.

در این ایام سخت، ما در داخل بهر گونه حمایتی نیازمند بودیم. بیشترین رهبران مهم سیاسی - همه آنهایی که قصد نداشتند نامزد ریاست جمهوری بگردند- در اظهارات خود از ما حمایت می کردند. یکی از شخصیتهایی که خاطر مرا بخود مشغول کرده بود، وزیر خارجه پیشین، کیسینجر بود. در واشنگتن چیزی مخفی نمی ماند. انتقادهایی که نزد دیپلمات های خارجی و دیگران بعمل آورده بود، بگوش ما رسیدند. انتقاد او از وانس Vance بسیار تند بود. بدین خاطر از او خواستم برای صحبت درباره اختلاف نظرهایمان به نزد من بیاید و از جریان سفر کوتاه هامیلتون Hamilton به پاناما نیز آگاه بگردد. کیسینجر قول داد که بما در به تصویب سنا رساندن قرارداد سالت ۲، کمک کند و گفت: پاره ای از انتقادهایش درباره ایران را، از سخنان پیش از گروگانگیری او، بیرون آورده اند .... از اینکه هامیلتون Hamilton به پاناما رفته و قرار اقامت شاه را در آنجا داده است، راضی شد و قول داد که در طول بحران، از اینگونه انتقادهای نکند.

هنوز شاه به پاناما وارد و مستقر نشده، وزیر خارجه ایران صادق قطب زاده، به تلاش آمده بود تا سفری به پاناما بکند بلکه بتواند ترتیب استرداد قانونی شاه را بدهد. تورخوس Torrijos، رئیس حکومت پاناما بمن اطمینان داد که شاه صحیح و سالم حفظ خواهد شد. دو روز بعد از کریستمس، دنیا ناظر ضربه تکان دهنده تازه ای بر اساس صلح گردید ... روسیه به افغانستان حمله کرد. بخاطر این حادثه شوم از کامپ دیوید به کاخ سفید باز گشتم ...

در ۶ ژانویه ۱۹۸۰ با دبیر کل سازمان ملل متحد، کورت والدهایم ملاقات کردم. او از سفر سیاسی خود به ایران مراجعت کرده بود. او کوشیده بود اصولی را که وانس Vance و من باو عرضه کرده بودیم، بمقامات ایران حالی کند. اما تهران را در آشفتنگی کامل و هراس آور یافته بود. ساعت اولی را که با من گذراند با اشک در چشم، به شرح تجربه های ملال آورش با ایرانیان پرداخت. باور والدهایم این بود که در سه نوبت نزدیک بوده است که جانش را از دست بدهد و اقبال با او یار بوده که هنوز زنده است. متقاعد شده بود که ایرانیان حکومتی هیچ ندارند. تروریستها حاکمند و هر تصمیمی را که می خواهند می گیرند و باجرا در می آورند. فکر نمی کرد اجرای تنبیهات در حق ایران، سبب آزادی گروگانها بگردد. می گفت: ایرانیان خواستار تشکیل یک دادگاه بین المللی هستند تا شاه و ایالات متحده را محاکمه کند. می خواستند (از طریق کشورهای دیگر که نقش واسطه را انجام می دادند) پیش از آنکه بگذارند گروگانها آزاد شوند و ایران را ترک بگویند، پولهایشان به آنها باز پس داده شود. برای او روشن کردم که با هیچیک از این خواستها هرگز موافقت نخواهم کرد.

در خلال اشتغال به بحران افغانستان، دیدارهایی میان من و مشاورانم درباره گروگانها بطور مرتب دست می دادند. برغم مسئولیتهای دیگر، مشکل گروگانها را همواره در فکر داشتم. با گروگانها بدرفتاری می کردند. در این باره در یاددشتهای روزانه ۱۶ ژانویه ۱۹۸۰ نوشتم: نامه ای از گروگانی دریافت کردم. نامه از ایران پست شده و سانسور نشده بود. یک روز بعد از کریستمس نوشته شده بود. گروگانی نوشته بود و روشن که گروگانگیران حقوق ابتدائی بشر را رعایت نمی کنند. آنان را در اطاق نیمه تاریک که آفتاب نمی بیند و هوای تازه بدان راه نمی یابد، نگاه داشته اند. هیچگونه خبری به آنها نمی رسد. دستانشان روز و شب بسته است و چراغ برق تمام شب روشن است. صدای دائم مانع از خوابشان می شود. حق صحبت با یکدیگر را ندارند ...

وقتی کشیش بمناسبت عید کریستمس بدانجا آمد، به همه زندانیان اجازه داده نشد در تنهایی نیایش کنند. مراسم، نمایش تبلیغاتی بود که آدم ربایان برپا کرده بودند.

در ۱۴ ژانویه، ایرانیان تصمیم گرفتند همه خبرنگاران خارجی را از ایران خارج کنند. این خبر، خوشی بود. این امر سبب می شد که مناظر برابر سفارت آمریکا که همه اظهار نفرت نسبت به آمریکا بودند و هر روز تلویزیونها آنها را نمایش می دادند، کمتر دیده شوند. فیلم برداری نکردن و نمایش ندادن، تاثیر آرامش بخشی در مردم هر دو کشور می گذاشت ...

صدور غلات به روسیه را ممنوع کردم و در خطاب ۲۳ ژانویه که در مقام تشریح وضعیت کشور، ایراد کردم، درباره تهدیدی که از جانب روسیه متوجه خلیج فارس می شد، به آن کشور اخطار کردم: بگذارید موضع ما بطور کامل روشن باشد: هر گونه کوششی از سوی هر قدرت خارجی را که برای تحصیل کنترل خلیج فارس بعمل آید، حمله به منافع حیاتی ایالات متحده آمریکا تلقی می کنیم و با چنین حمله بهر وسیله و از جمله نیروی مسلح مقابله خواهد شد.

این بیان بی دلیل و از روی سبک سری اظهار نشد. من مصمم بودم تمامی قدرت آمریکا را پشتی آن بگردانم. نگرانی خود را درباره حوزه خلیج فارس در کنفرانس سران دو کشور که در ژوئن ۱۹۷۹ در وین تشکیل شد، با رهبران شوروی موضوع بحث قرار داده بودم. اما هجوم به افغانستان که یکسال بعد از آن دیدار روی داد، تکرار آن اخطار را در بیانی روشن واجب می گرداند. بعضی از روزنامه نگاران به تصمیم من، از راه مزاح دکترین کارتر عنوان دادند و آن را تهدید بیمایه خواندند. زیرا بنظر این روزنامه نگاران، اگر روسیه به ایران حمله می کرد ما نمی توانستیم در جلوگیری از تصرف ایران، توفیق بیابیم.

امر واقع این بود که اخطار من از هر جهت سنجیده بود. اقدام سنجیده هم پشت آن بود. این اخطار به آن معنی نبود که بخاطر اشغال این و آن سرزمین کوچک یا این و آن عمل تاکتیکی یا در زمینی که روسها انتخاب کنند، با آنها وارد جنگ خواهیم شد. بنابراین بود که نگذاریم دامنه سلطه خود را به قلمروهای مجاور خلیج فارس که چنان اهمیتی برای ما و تمامی دنیا داشتند، بسط دهند!

در مخفی نگاه داشتن حضور ۶ دیپلمات آمریکائی در ایران موفق شده بودیم. این ۶ تن وقتی سفارت اشغال می شد به سفارت کانادا پناه برده بودند ... جریان خارج کردن آنها از ایران، مثل ساعت منظم شده بود:

مأموران مخفی آمریکائی به ایران فرستاده شدند تا با توافق کاناداییها نقشه خروج سالمشان را از ایران طرح و تمرین کنند. مأموران مخفی و کسانی که باید نجات داده می شدند، باید تغییر قیافه می دادند و مدارک تقلبی که همانند مدارک واقعی باشند، دریافت می کردند. باید تمرین می کردند تا در نظر مأموران ایرانی مسافران عادی و کسانی جلوه کنند که در پی کسب و تجارت از کشورهای غرب از جمله کانادا به ایران آمده اند ...

در ۲۵ ژانویه، همه مقدمات آماده شدند. سه روز بعد از آن، بمن اطلاع دادند که هر ۶ نفر از ایران خارج و آزادند. در همان روز، ۲۸ ژانویه، ابوالحسن بنی صدر به ریاست جمهوری ایران انتخاب شد. تا وقتی مأموران جاسوسی آمریکائی و کانادائی از ایران خارج نشدند، افشا نکردیم که نخستین عملیات نجات ما با موفقیت قرین شده اند ...

این تنها فرصتی نبود که از دیگران و مأموران مخفی کمک گرفتیم. بیشترین تماسهای ما با مقامات ایرانی، از طریق سفارت سوئیس در تهران، برقرار می شدند. از طریق یک وکیل دادگستری فرانسوی با اسم کریستین بورگه Christin Bourguet و یک کاسب کار آرژانتینی با اسم هکتور ویلالون Hector Villalon نیز راهی به مقامات ایرانی پدید آمد. این دو بلحاظ شغل، سفرهای متعدد به ایران می کردند و با مقامات ایرانی ملاقات می نمودند. نخست مقامات پانامائی در ماه دسامبر با این دو تماس برقرار کردند و وجود آندو را برای ما بسیار مغتنم یافتند ...

... من نسبت به اعتبار این دو بسیار مشکوک بودم تا اینکه این دو معرفی نامه ای با امضای بنی صدر و قطب زاده آوردند. بنابر این نامه، این دو از جانب ایران باید بکوشند تا راهی برای آزادی گروگانها پیدا کنند. ما بطور روز افزون بر تماسهای پوشیده تکیه کردیم و از طریق این دو در ایجاد تماس، حدودی موفقیت بدست آوردیم. در یادداشتهای ۴ فوریه ۱۹۸۰ درباره فعالیتهای این دو نوشتیم: وانس Vance با تفاق داوید آرون David Aaron مشاور شورای امنیت ملی و هامیلتون Hamilton به نزد من آمدند تا پاسخ ایران را مطالعه کنیم: بنی صدر بما مستقیم پاسخ داده بود که تصمیم دارد مشکل گروگانها را حل کند. میل دارد اینکار را بعد از تشکیل دولت خود که در ۲۶ فوریه سر می گیرد، موکول کند. تصمیم قطب زاده را کنار بگذارد. بنی صدر نمی خواهد که او را دوست ایالات متحده قلمداد کنیم و میانه رو بخوانیم. می خواهد به صفت انقلابی شناخته باشد. صفت مردی که نگاهبان منافع ایران در برابر تهدید هر دو ابرقدرت است. تصمیم گرفتیم طرق ارتباط با ایران را حفظ کنیم.

توضیح: همانطور که کارتر نوشته است، پیغام بنی صدر در پاسخ نامه کوتاه کارتر بود. بورگه Bourguet را از ایام شاه می شناختم. او در دفاع از زندانیان سیاسی ایران، سخت فعال بود. توسط او به نامه کارتر و پاره ای تبلیغات مطبوعات غرب پاسخ

دادم. گفتم هر بار که مسئله گروگانها خواست حل بشود، یک دست قوی در آمریکا با ابتکاری تازه، آن را لاینحل تر ساخت. این تبلیغات که بنی صدر میانه رو است، سوء ظن مرا برانگیخته اند. چگونه است که تا دیروز مرا مارکسیست و رادیکال و خطرناک می خواندند و امروز میانه رو می شمارند؟ این بدان علت نیست که بنی صدر می گوید، ایران در ازاء ۵۳ آمریکایی به گروگان آمریکا در آمده است و می خواهد مشکل گروگانها را حل کند؟ بازتاب این تبلیغات (بظاهر بسود بنی صدر) در ایران، سبب ضعیف شدن موضع بنی صدر و دادن ابتکار عمل بدست کسانی می شود که مأمورند مانع حل مشکل بشوند. به کارتر پیام دادم، شما برغم اختیارات، تصمیم گیرنده اصلی نیستید. تصمیم گیرندگان دیگرانند، نفع شخصی شما و همکاران شما در اینست که مشکل گروگانها حل بشود، اما نفع آنها که این بازی را بوجود آورده اند در اینست که آن را تا تغییر کامل روانشناسی مردم آمریکا و تغییر دستگاه حاکمه آمریکا و سرکوب انقلاب ایران و ... ادامه دهند. از اینرو ناگزیرم نقشه حل مشکل گروگانها را مخفی بدارم و در خفا به اجرا درآورم.

در حقیقت پیش از دریافت نامه کارتر و دادن پاسخ شفاهی به او، احمد خمینی نزد من آمد که آقا می خواهد دستور بدهد، گروگانها را تحویل رئیس جمهوری بدهند و رئیس جمهوری هرطور مصلحت دید مشکل را حل کند. من این نظر را صحیح و بقاعده شمردم. احمد خمینی گفت: آقا تگران آنند که حل مشکل به وجهه رئیس جمهوری لطمه بزند و اینطور بنمایاند که در برابر آمریکا ضعیف هستید. پاسخ دادم: اولاً وقتی پای موجودیت کشور در میان است و با حل این مشکل می توان ایران را از خطرهای بسیار دور کرد و اعتبار انقلاب مردم ایران را نجات بخشید و مانع رو آمدن ریگانیم شد، از این لطمه ها چه باک و ثانیاً بعکس سبب بالا رفتن وجهه و اعتبار بین المللی رئیس جمهوری و در نتیجه نظام جدید در جهان خواهد شد. بعدها خمینی از نظر خود عدول کرد. علت انصراف آن بود که اطرافیان روحانی او را از وجهه بین المللی رئیس جمهوری تگران کرده بودند. کارتر از این امور آگاه نبود و آگاه نشد. در ادامه می نویسد:

این پاسخ، تشویق آمیزترین پیشرفت در کار از هنگام تصرف سفارت ما بود. خمینی مسئولان ایران را از هرگونه صحبت با یک آمریکائی ممنوع کرده بود و اینک رئیس جمهوری ایران با من تدبیر می اندیشید که چگونه گروگانها را آزاد و به آمریکا برگرداند. و نیز بنی صدر تدبیر خود را از دیگر اعضای شورای انقلاب مخفی می داشت. قطب زاده کاملاً از آن آگاه بود. این دو مرد با آنکه با یکدیگر در اختلاف بودند، بهترین امید ما در حل مشکل گروگانها بودند و ما می خواستیم موقعیت سیاسیشان تحکیم گردد. بعضی گزارشها که دریافت می کردم مرا خوشحال می کردند. در این باره در یادداشتهای روزانه چنین نوشتم: هامیلتون Hamilton با طرفهای خود در تهران (مقصود بورگه Bourguet و ویلالون Villalon) تلفنی صحبت کرده بود. آنها بطور مرتب - از وقتی در تهرانند ۴ بار - با قطب زاده ملاقات کرده اند. دو بار نیز با بنی صدر ملاقات کرده اند. گفته اند همه چیز روبراه است. سه یا چهار روز است که به رختخواب نرفته اند. تازه که جلسه شورای انقلاب تشکیل شده، خوابی کرده اند. در پایان جلسه شورای انقلاب، اعلام شد که بنی صدر به ریاست شورای انقلاب انتخاب شده است. بنی صدر، شروع به سخنرانی در نقاط مختلف ایران کرد. می خواست مبارزان (دانشجویانی که سفارت را به تصرف گرفته بودند) را در افکار عمومی منزوی بگرداند و هاله قهرمانی را از دور سرشان دور کند. ما سخنان او را با علاقه زیاد می خواندیم و امید پیدا می کردیم که ایرانیان آماده آزاد کردن گروگانها می شوند. (صص ۴۸۷-۴۵)

## سناریوی آزاد کردن گروگانها

مردم آمریکا راهی نداشتند تا بدان از فعالیتهای ما آگاه گردند. ما این فعالیتها را مخفی انجام می دادیم تا به نتیجه برسند .... بر آن شدیم که خود قدم پیش گذاریم و بر اساسی که بورگه Bourguet و ویلالون Villalon بنا کرده بودند، طرحی برای حل مشکل بریزیم. این کار محتاج آن بود که قرارهائی را که با بنی صدر بر سر آنها به توافق رسیده بودیم، به قاعده و دستور در آوریم. از اینرو تصمیم گرفتیم وانس Vance به نیویورک برود و با کورت والدهایم ملاقات کند و با او طرح فرستادن هیأت نمایندگی دیگری را از سوی سازمان ملل به ایران بدهد. زمینه دیدار این هیأت از ایران را دو فرستاده فرانسوی، فراهم می آوردند. من می خواستم، امور روشن باشند و سند مکتوبی در برگیرنده خطوط تفاهم میان من و ایرانیان، در کار آید. طوریکه مطلب فراموش شده یا سوء تفاهمی که در لحظه آخر بکوشش سخت باید حل کرد، باقی نماند.

بنابر قرار جنبی که از طریق سازمان ملل با مقامات ایرانی بر سر آن بتوافق رسیده بودیم، قرار شده که یک کمیسیون ۵ نفری از ایران بازدید کند. رئیس جمهوری ایران، بنی صدر و من باید عضویت اعضاء این کمیسیون را که از میان رهبران معروف دنیای سوم انتخاب می شدند، تصویب می کردیم. توافق کرده بودیم که هیأت نمایندگی سازمان ملل، درباره گذشته گروگانها از آنها بازجویی نکند. گروگانها به بیمارستانی منتقل بگردند طوری که ما مطمئن بشویم از آنها خوب پرستاری بعمل می آید. کمیسیون باید گزارشی به سازمان ملل می داد. گروگانها باید آزاد می شدند و گزارش منتشر می شد و دست آخر بنی صدر و من باید اظهاراتی می کردیم، اظهاراتی که از پیش باید مورد موافقت قرار می گرفتند.

من از اینکه ایرانیان مواضع روزهای اول را تغییر می دادند، شاد بودم. روز اول می خواستند شاه را به ایران بازگردانند، ثروتهایش را مصادره نمایند، گروگانهای ما را یک به یک محاکمه کنند و در یک دادگاه بین المللی آمریکا را محاکمه و محکوم گردانند. در گفتگوهای اخیر از این امر سخنی بمیان نبود.

اما تغییر موضع ما، ناچیز بود: ما پذیرفته بودیم که تحقیقی پیش از آزادی گروگانها بعمل آید اما نتایج آن تنها بعد از رهائی گروگانها قابل انتشار باشد.

توضیح: کارتر راست نمی گوید. او کمی دورتر بخشی از متن سناریو را بجای تمام آن نقل می کند. از قرار جرئت نمی کند حقیقت را به افکار عمومی آمریکا بگوید. بشرحی که خواهد آمد، بر اثر استقامت من، آمریکا تمامی شرایط ایران را پذیرفت. اما افسوس ... کارتر در دنباله می نویسد: من گفتم اگر توافق میان من و کارتر بعمل آید، گروگانها ظرف ۴۸ ساعت آزاد خواهند شد. این سخن راست است. و مبتنی است بر پیشنهاد شخص خمینی. خمینی به قطب زاده و شخص من در سه نوبت گفته بود، گروگانها باید در اختیار دولت گذاشته شوند. اما ...

به نوشته کارتر باز کردیم:

ایرانیان آماده بودند عمل کنند و ما نیز. آنها موافقت کردند که اعضای کمیسیون بین المللی بتوانند از تمامی گروگانها دیدار کنند. بنی صدر گفته بود اگر او و من به توافق برسیم، گروگانها ظرف ۴۸ ساعت آزاد می شوند. آنچه بیشتر باین سخن واقعیت می بخشید این بود که بگفته او خمینی پیشنهادهای مندرج در سناریو را تصویب کرده است. من تن دادم که درباره پاره ای جزئیات انعطاف بخرج بدهم بلکه گروگانها از دست گروگان گیرها رها شوند. اما هنوز ابهامهایی درباره مرحله ئی که در آن به گروگانها اجازه داده می شد ایران را ترک گویند، وجود داشتند. یکی از مقامات عالی ایران خواهان دیدار با ما در پاریس شد تا توافق نامه را به نتیجه برسانیم. من تصویب کردم که هامیلتون جردن Hamilton Jordan و هارولد ساندرس Harold Saunders برای این دیدار به پاریس بروند. مقام ایرانی از طریق بورگه Bourguet اصرار ورزیده بود که جردن Jordan تنها و با تغییر قیافه با او دیدار کند. من بدنبال بحثی، با هر دو تقاضا موافقت کردم. بدان امید که راه بروی مقامات ایرانی برای ایجاد تماس گشوده شود و ایرانیان به استقبال از آن مایلتر گردند ... درباره این دیدار در یادداشتهای ۱۷ فوریه ۱۹۸۰ نوشتم:

هامیلتون Hamilton، نزدیک ۷ و ۳۰ دقیقه آمد و گزارشی درباره ملاقاتش (با مقام ایرانی) در پاریس داد. هامیلتون Hamilton در مجموع از دیدار خشنود بود. مقام ایرانی، (مقام دیگر ایرانی) را سخت انتقاد کرده بود. درباره زمان بندی آزادی گروگانها در شک و ابهام بود. آمدن هامیلتون Hamilton را احترام بخود تلقی کرده بود. از دریافت نسخه ئی از نامه ئی که به هامیلتون Hamilton نوشته و در آن گفته بودم اگر ایران گروگانها را آزاد کند، سناریو را تا آخر اجرا خواهیم کرد و آنچه باید از جانب ما انجام بگیرد، بی کم و کاست انجام خواهیم داد، بسیار خشنود شده بود. مقام ایرانی از قرار نسبت به روسیه احساسات بسیار خصمانه ئی اظهار کرده بود. از هامیلتون Hamilton خواسته بود که ما شاه را بکشیم. مدعی شده بود که بیش از همه معتقد و محرم خمینی است ...

پاره ای از نکات این گزارش مبهم بودند. اما گزارشی در مجموع یأس آمیز نبود و از بسیاری گزارشهایی که در طول این زمستان آشفته دریافت کرده بودم، بهتر بود ...

توضیح: گزارش این ملاقات از سوی شمس الدین امیرعلانی سفیر وقت ایران در فرانسه به من داده شده بود. قطب زاده در تهران وقوع این ملاقات را انکار می کرد و هیچکس از آن اطلاع قبلی نداشت. اما مطلب مهم اینکه کارتر در اینجا تناقضی آشکار با ادعاهای قبل و بعد خود می گوید. در حقیقت اگر ایران بود که از ادعاهای تناقض هایش چشم پوشید او چرا می



نویسد «اگر ایران گروگانها را آزاد کند، سناریو را تا آخر اجرا خواهیم کرد»، ناخودآگاه اقرار می کند سخنان قبلی و بعد او دروغند و این دولت آمریکا بود که به تقاضاهای ایران گردن نهاد.

## متن سناریو

.... از طریق دو واسطه خود، بورگه Bourguet و ویلالون Villalon با رئیس جمهوری بنی صدر، مشغول تهیه و تنظیم سناریوی بودیم که در برگیرنده توافقات و طریق اجرایشان باشد. این سناریو هر چند بر اساس اصولی بنا شده بود که توسط ایالات متحده، طرح و جور شده بودند، سناریوی بیطرفانه اما پیچیده بود. در مرحله آن کار و سخنی که هر یک از کمیسیون سازمان ملل و ایران و ما باید انجام می دادیم و یا اظهار می کردیم، معین شده بودند. بطور خلاصه، طرح مراحل زیر را شامل می شد:

۱- بنا بر تقاضای شورای انقلاب ایران، کمیسویی مرکب از ۵ نفر از سوی سازمان ملل تشکیل می شد. عضویت اعضای این کمیسیون باید از سوی بنی صدر و من تصویب می گردید.

۲- کار این کمیسیون تحقیق درباره امور واقع و پیدا کردن آنها بود. (کارش این بود که ببیند در دوران شاه از سوی شاه و آمریکا چه بر ایران رفته است). کارش تحقیق بقصد محاکمه نبود. اعضای کمیسیون در جلسات خصوصی به شکایت هر دو طرف گوش می دادند و از ایران بخاطر تحقیق درباره درستی ادعاها بازدید می کردند.

۳- اعضاء کمیسیون با گروگانها دیدار می کردند اما نه برای اینکه از آنها بازجویی کنند، بلکه برای رسیدگی بوضعیت آنها و شرایطی که در آنها بسر می برند.

۴- بعد از آن، گروگانها باید به بیمارستان منتقل می شدند. از کنترل گروگان گیرندگان بیرون می آمدند و تحت نگاهداری و مراقبت دولت ایران قرار می گرفتند.

۵- کمیسیون باید گزارش خود را به دبیر کل سازمان ملل متحد می داد و همزمان گروگانها اجازه می یافتند ایران را ترک بگویند.

۶- بعد از آن، اختلافها و منازعات فی ما بین آمریکا و ایران باید توسط کمیسویی که از سوی دو کشور تشکیل می گشت، مورد بحث قرار می گرفتند.

این طرح، قدم بزرگی به پیش بود. چرا که علاوه بر حذف تقاضای استرداد شاه از صورت تقاضاهای ایران، سر و کار ما با دو رهبر ایرانی می افتاد که معلوم بود کیانند و چه می خواهند. هم رئیس جمهوری بنی صدر و هم وزیر خارجه قطب زاده که هر دو از ابتدا سر و کارشان با اختلافهای ناشی از گروگانگیری، افتاده بود.

دو دوست ما در تهران به هر اقدامی که ممکن بود دست می زدند تا سناریو مرحله به مرحله بعمل در آید. با وجود این با مشکلاتی روبرو می شدند که عبارت بودند از: ضعف بنی صدر و ناسازگاری شخصی او با قطب زاده تا جایی که با یکدیگر حرف نمی زدند و مخالف قوی روحانیون قشری با هر اقدامی و موضع و قول غیرقابل استناد آیت الله خمینی. فرض این بود که شورای انقلاب که در آن قشریها در اقلیت بودند، خود انجام طرح را تضمین می کند.

توضیح: پیش از این کارتر از قطب زاده بد می نوشت و بنی صدر را اهل خرد می شمرد. اینک قطب زاده را قوی و بنی صدر را ضعیف می گرداند! حقیقت اینست که اطلاعات کارتر یکسره نادرست بوده اند:

۱- بنی صدر به روش کار قطب زاده همواره انتقاد می داشت. در آغاز گروگانگیری، روش او را برای کشور فاجعه آمیز خواند. اما بعد قطب زاده روش خویش را در این باره تصحیح کرد و جای برای اختلاف در سیاستی که باید تعقیب کرد، نماند. و هیچگاه پیش نیامد که این دو با یکدیگر حرف نزنند، نه پیش، نه آن زمان و نه بعد از آن

۲- حزب جمهوری در شورای انقلاب، اقلیت نبود، اکثریت بود و از جریان تهیه و تنظیم سناریو هم از ابتدا، مطلع بود و آن را تصویب می کرد. پیشنهاد تحویل گروگانها به دولت نیز از آمریکا نبود، از شخص خمینی بود. قطب زاده با کوشش قابل تحسینی توانست به امریکائیان چنان وانمود کند که تحویل گرفتن، گروگانها از سوی دولت، امتیاز بزرگی است که به امریکائیان داده می شود!

۳- اما علت آنکه کارتر، از این پس بنی صدر را ضعیف توصیف می کند، اینست که او می خواست سناریو همین ۶ بندی را داشته باشد که در کتاب خود آورده است. بنی صدر اصرار داشت که تمامی تقاضاهای ایران در سناریو گنجانده شوند. سرانجام بر اثر استقامت من، کارتر تسلیم شد و تقاضاها در سناریو گنجانده شدند. پیش از این دو نوشته، بود که آمریکا هرگز تقاضاهای ایران درباره شاه و استرداد اموال او و عذر خواهی آمریکا بمناسبت سلطه غیر قانونیش بر ایران را نخواهد پذیرفت و مدعی است که ایران از این تقاضاها صرف نظر کرد. از اینرو با آنکه متن سناریو با ماشین تحریر کاخ سفید، ماشین شده است و رئیس جمهوری آمریکا آن را در اختیار دارد و سند به اندازه کافی با اهمیت است تا که عین آن را در کتاب خود بیاورد، خلاصه دل خواهی را به جای آن می آورد. از قرار یارای آن را در خود نمی بیند که به افکار عمومی آمریکا حقیقت را چنانکه واقع شده است، گزارش کند. سند در اختیار است و اینک ترجمه آن را می آورم:

### سناریو تجدید نظر شده

الف- اصول و آیینهای اجرائی ( در این باره ها با متن اول یکسان است)، آمریکا و ایران موافقت می کنند که:

- ۱- این اصل را که سناریوی تهیه و بعمل درآید، می پذیرند. هر یک از مراحل اولیه این سناریو، با دقت تشریح خواهند شد و مراحل بعدی بتدریج که امور تحول می کنند، تبیین خواهند شد.
- ۲- این سناریو به کمک اشخاصی کارگردانی می شود که مورد قبول هر دو طرف باشند.
- ۳- در محدوده این سناریو، اجرای هر مرحله، موکول به تبیین قبلی عمل و اقدامی است که هر یک از دو طرف باید انجام دهند.
- ۴- مقصود از این سناریو آنست که امکان حل سریع بحران حاضر از طریق صلح آمیز، فراهم شود.

ب- تشکیل کمیسیون تحقیق ( در متن حاضر مراحل تشکیل جزء به جزء معین شده اند. ساعت مورد استناد، ساعت نیویورک است)

- ۱- با تصویب این سناریو، موافقت می شود که دبیرکل سازمان ملل متحد، کمیسیون تحقیقی تشکیل بدهد. این کمیسیون "تظلمات و شکایات ایران را استماع خواهد کرد تا راه حل سریعی برای بحران فی مابین ایران و آمریکا پیدا شود". و نیز تمایل ایران را در پرسش از هر یک از گروهگانش، برآورده خواهد شد.
- ۲- دو شب سه شنبه: والدیهام دبیرکل سازمان ملل متحد، باید پیامی به قطب زاده بفرستد مبنی بر اینکه آماده است کمیسیونی مرکب از ۵ تا ۷ عضو را به ایران بفرستد. همان کمیسیونی که به هنگام اقامت در ایران در ماه ژانویه موضوع بحث قرار گرفته بود. این کمیسیون "تظلمات و شکایات ایران را استماع خواهد کرد تا راه حل سریعی برای بحران فی مابین ایران و آمریکا پیدا شود".
- ۳- سه شنبه: قطب زاده باید جواب بدهد که کمیسیون می تواند ظرف یک هفته به ایران بیاید و ایران مایل است که کمیسیون از هر یک از گروهگانش پرسش کند.
- ۴- سه شنبه شب: ایالات متحد آمریکا از طریق ارتباط مستقیم و غیرعلنی رفع امتناع خود را از قبول تشکیل کمیسیون به دبیرکل سازمان ملل متحد، اظهار خواهد کرد. در اظهار، بر اهمیت این امر که کمیسیون باید به مشکلات هر دو طرف رسیدگی کند و بخاطر آزادی سریع گروهگانش، عمل کند، تأکید خواهد کرد. همزمان، دولت ایالات متحده، موضع زیر را بطور علنی اتخاذ خواهد کرد: دولت ایالات متحده درباره تشکیل یک کمیسیون با دبیرکل گفتگو خواهد کرد. دولت آمریکا نظرهای خود را در این باره محفوظ می دارد تا وقتی که بداند حدود صلاحیتهای کمیسیون کدامند؟ ایالات متحده موضع خود را مدتها پیش روشن ساخته و محتاج تکرار نیست. ما با تشکیل کمیسیونی بر اساس شرایط پیشین مخالفیم. ما از هر قدمی که سازمان ملل برای آزادی گروهگانش بردارد، حمایت می کنیم، در صورتی که اصول اساسی بین المللی رعایت و حمایت گردند.
- ۵- سه شنبه شب: والدیهام دبیرکل سازمان ملل، پیام دومی برای قطب زاده خواهد فرستاد و در آن خواهد گفت که:

۵،۱- کمیسیون درباره اموری (که در دوران شاه واقع شده اند و موضوع شکایات ایران از آمریکا هستند) تحقیق خواهد کرد (و دادگاه نیست) تا به آزادی گروگانها کمک کند.

۵،۲- توصیه می کند که اعضای کمیسیون ۵ تا ۷ نفر باشند. دبیر کل یونسکو بعنوان رئیس کمیسیون و بدجوی (الجزایری و نماینده دائمی این کشور در سازمان ملل) و پتتی Pettiti (رئیس سابق کانون وکلای پاریس و انجمن حقوق دانان کاتولیک) و دبیر کل عفو بین المللی و ابوسعید جودری (رئیس جمهوری سابق بنگلادش) و داودی (مشاور حافظ اسد، رئیس جمهوری سوریه) یا صباح الزکابی (رئیس کانون وکلای سوریه) را بعنوان اعضای کمیسیون، پیشنهاد می کند. هر یک از اعضای پیشنهادی مورد موافقت ایران نباشند، ایران می تواند، تغییر او یا دیگری را بخواهد.

۶- بین سه شنبه تا چهارشنبه: یا بنی صدر خود بوسیله تلفن به دبیر کل، موافقت ایران را با آمدن کمیسیون تأیید خواهد کرد و یا امام اعلامیه ای منتشر خواهد کرد مبنی بر اینکه به شورای انقلاب اختیار داده است بحران را حل کند. دبیر کل تا تأیید به یکی از این دو صورت انجام نگیرد، اقدام نخواهد کرد.

۷- چهارشنبه، ساعت ۴ بعداز ظهر: دبیر کل تشکیل کمیسیون و پیشنهادهای خود از جمله تمایل ایران به پرسش کمیسیون از گروگانها را اعلان خواهد کرد.

۸- بعد از اعلان دبیر کل سازمان ملل متحد: رئیس جمهوری ایران تشکیل کمیسیون تحقیق را بمثابه پیروزی سیاسی ایران، اعلان خواهد کرد. دیدار کمیسیون از گروگانها را به منزله عنصری از عناصر تحقیق درباره شکایات و تظلمات ایران، تعبیر خواهد کرد و تمایل امام را به اینکه کمیسیون زودتر تحقیق خود را انجام دهد، بازگو خواهد کرد. رئیس جمهوری ایران به دستگاههای اداری دستور خواهد داد که اسناد و مدارک لازم را در اختیار کمیسیون بگذارند.

۹- بعد از اظهاریه ایران: دولت آمریکا اظهار خواهد کرد که کمیسیون بقصد تحقیقی درباره اموری که واقع شده اند و استماع شکایات دو طرف و دیدار با هر یک از گروگانها و تهیه و تسلیم گزارش به دبیر کل سازمان ملل به تهران می رود. دولت آمریکا به این امر که کمیسیون به هنگام بازدید از گروگانها از آنها بازجویی قضائی بعمل آورد، علناً مخالف است.

### ج- کار کمیسیون:

۱- کمیسیون پیش از آنکه آمریکا، اظهار خود را بکند به ایران نخواهد رفت. کمیسیون از هفته دوم کار خود را شروع خواهد کرد.

۲- کمیسیون دیدارهای خود را بطور خصوصی انجام خواهد داد و از این راه گواهیها و مدارک را از مقامات ایرانی دریافت خواهد کرد.

۳- کمیسیون هر چه زودتر از سفارت آمریکا بقصد دیدار با گروگانها، بازدید خواهد کرد.

۴- بمحض اینکه کمیسیون تحقیق خود را به انجام رساند و گزارش خویش را نوشت:

۱،۴- به شورای انقلاب خواهد گفت که اعتبار گزارش او تا وقتی که گروگانها آزاد نشوند و یا بلافاصله از محلی که در آن نگاهداری می شوند به بیمارستان منتقل نشوند، بطور جدی محدود است.

۲،۴- به شورای انقلاب خواهد گفت که آماده است به نیویورک بازگردد و گزارش خود را به دبیر کل سازمان ملل بدهد.

### د - مراحل نهایی

۱- انتقال گروگانها و تحت حمایت دولت ایران قرار گرفتن آنها. گروگانها یا بعد از آنکه "دانشجویان" سفارت را ترک گفتند، در همان جا می مانند و یا به بیمارستان منتقل می شوند. (روز شماره ۱، روز شروع مرحله اول این سناریو)

۲- مراجعت کمیسیون به نیویورک (روز ۱+۱)

۳- کمیسیون گزارش خود را که حاوی امور مورد تحقیق و توصیه ها خواهد بود، تسلیم دبیر کل خواهد کرد. گزارش بعنوان سند سازمان ملل منتشر خواهد شد. گزارش اصل زیر را بعنوان اصل به همه دولتها توصیه خواهد کرد:

دولتها باید حقوق ایران را محترم بشمارند و در محدوده قوانین داخلی خود به این دولت در تحصیل حقوق خویش کمک کنند:

۱،۳- تعقیب شاه، خانواده و همکاران بخاطر جنایاتی که استنباط و در این گزارش شرح شده اند.

۳،۲- تعقیب قضائی بقصد استرداد اموالی که بنا بر استنباط کمیسیون، توسط شاه و افراد خانواده او و همکارانش بطور غیرقانونی تحصیل و بخارج منتقل شده اند. (روز ۱+۲)

۴- آزادی گروگانها و حرکت آنها از ایران (روز ۱+۳)

۵- یک ساعت بعد از حرکت گروگانها از ایران، دبیر کل سازمان ملل متحد، اظهاریه های بنی صدر رئیس جمهوری ایران و کارتر رئیس جمهوری امریکا را منتشر خواهد کرد. مفاد هر یک از این دو اظهاریه باید پیش از آنکه کمیسیون ایران را ترک گوید، مورد موافقت دو دولت قرار گرفته باشند:

۵،۱- اظهاریه ایران گروگانگیری را از لحاظ اخلاقی نادرست خواهد شمرد و با اظهار تأسف از آن قول خواهد داد که قوانین بین المللی را محترم بشمرد و اظهار علاقه خواهد کرد که مناسبات عادی بر اساس احترام متقابل و **نصفت** و قوانین بین المللی بین دو کشور برقرار شوند.

۵،۲- اظهاریه آمریکا:

- اصلی را که در بند سه آمد، قبول خواهد کرد.

- تفاهم و تأسف خود را نسبت به تظلمات مردم ایران از جمله مداخله همه جانبه آمریکا در امور داخل ایران، اظهار خواهد کرد.

- تأکید خواهد کرد که ملت ایران حق دارد درباره آینده سیاسی خود تصمیم بگیرد و آمریکا متعهد می شود که این حق را محترم بشمارد.

- علاقه خود را به استقرار روابط عادی بر اساس احترام متقابل و نصفت و اصول و قوانین بین المللی به تأکید اظهار خواهد کرد.

۶- تشکیل یک کمیسیون مشترک برای حل مسائل حل نشده دو کشور (این کمیسیون از رو ۱ تا یک ماه تشکیل خواهد شد)

مسئله وجوه بلوکه ایران و نیز تجهیزات و قطعات یدکی خریداری شده ایران در جریان آزادی گروگانها، حل می گردند. وجوه بدون هیچ قید و شرط آزاد می شوند و تجهیزات و قطعات تحویل ایران می شوند. علاوه بر اینها دولت آمریکا تعهد می کند بابت خسارت مادی و معنوی وارده به گروگانها، هیچ ادعائی نه از جانب آن دولت و نه از جانب گروگانها، بعمل نیاید. " مسائل حل نشده دو کشور " بطور عمده عبارت بودند از دعاوی اتباع آمریکا نسبت به مطالبات از ایران و دعاوی دولت ایران بخصوص نسبت بحساب تنخواه گردان خریدهای سلاح که به ادعای ایران نه میلیارد دلار بوده و بدستکاری بختیار، آمریکا از حساب ایران برداشت کرده است.

بدینسان برخلاف سناریو، قرار شد ایران پرونده جنایتها و غارتهای شاه را تکمیل و تا تاریخ ۲۴ مارس ۱۹۸۰ تسلیم دادگاه پاناما کند. رسیدگی به پرونده و توقیف شاه در پاناما با انتقال گروگانها به دولت باید همزمان انجام می گرفت. ۲۴ ساعت پیش از مهلت مقرر، رئیس جمهوری پاناما به من تلفن کرد که چون دولت ایران آن قسمت از سناریو را که انتقال گروگانها به دولت است انجام نداده است، ما نمی توانیم مانع حرکت شاه به مصر بشویم. قطب زاده حاضر بود و بگفتگویی طولانی با رئیس جمهوری پاناما پرداخت. به ۱ و گفت ما ۲۴ ساعت وقت داریم، شما شاه را نگاه دارید اگر تا ۲۴ ساعت گروگانها به دولت منتقل نشدند، بگذارید برود. اما اصرار بی فایده بود. بقراری که بورگه Bourguet، که وکیل ایران و مأمور تسلیم پرونده به دادگاه پاناما بود، بعدها به من گفت: ابتدا خیال نمی کردند که بتوان مدارک محکمه پسندی از جنایتها و فساد مالی شاه تهیه کرد و وقتی پرونده را حجیم و مدارک را قوی یافتند، چاره را در آن دیدند که شاه به مصر برود. (با وجود قولی که در نامه خود به قطب زاده داده بود)، آمریکا قصد نداشته است بتعهدی که بر وفق این سناریو پذیرفته بود عمل کند و بگذارد، شاه تعقیب قضایی بشود. می نویسد:

بعلت مخالفت خمینی با انتقال گروگانها به دولت و موکول کردن دیدار کمیسیون از گروگانها به انتشار گزارش، کمیسیون برغم اصرار بنی صدر بر ماندن، چاره را در مراجعت دید. وانس Vance به نیویورک رفت تا با اعضای کمیسیون ملاقات کند. اعضای این کمیسیون که از شخصیتهای جهانی هستند، نظرهای متنازعی از ایران آورده بودند. همه می پذیرفتند که اگر گروگانها بدولت انتقال یابند، به ایران باز گردند. بعضی از آنها گفتند بنی صدر در خط خمینی کار می کند و مردی قوی است و بعضی دیگر می گفتند در دو هفته گذشته می کوشید خود را کنار بکشد و بسیار ضعیف است.

توضیح: چرا خمینی نظر خود را تغییر داد؟ پرسشی است که در مجالی دیگر باید بدان پرداخت. اما بهانه او سخنان آقای کارتر بود که برخلاف تعهدی که در سناریو پذیرفته بود، طی سخنانی گفته بود هرگز نسبت به گذشته سیاست آمریکا در ایران، اظهار تأسف نخواهد کرد. بنابراین، او که نه قادر بود، بازی گران آمریکائی را که پشت صحنه بازی گروگانگیری را اداره می کردند، مهار کند و نه خود بتعهد خویش عمل می کرد، یکی از دو عامل اصلی به انجام نرسیدن سناریو بود. (صص ۴۹۷-۴۸۴)

## طرح طبس

در ۲۲ مارس پس از آنکه کوششهای ما برای حل مشکل از راه گفتگو، بی نتیجه ماندند، ماندل Mandale و وانس Vance و من از فرماندهان نظامی خواستیم که گزارش آخرین طرح نظامی را که برای آزاد کردن گروگانها تهیه کرده اند به ما بدهند

...

شاه در ۲۴ مارس از پاناما به مصر رفت. روزنامه های پاناما و آمریکا، کیسینجر و راکفلر Rockefeller را عامل آوردن و بردن شاه و عواقب آن خواندند ... به استناد نوشته های آنها، ایرانیان ما را مسئول بردن شاه به نزدیک ایران و دور کردن او از خطر استردادش از پاناما (که جز در خیال ایرانیان تحقق یافتنی نبود) شمردند. مقامات ایران تهدید کردند که گروگانها را محاکمه و مجازات نمایند. شورای انقلاب رأی داد که حل مسئله گروگانها ببعد از انتخابات مجلس موکول شود ...

من تصمیم گرفتم که فشار بیشتری به ایران وارد کنیم. کوشش خود را دوچندان کردیم و از متحدان خود خواستیم حداکثر نفوذ خود را در تهران بکار برند و به بنی صدر حالی کنند که آمریکا در کار آنست که تنبیه های بسیار سخت در حق ایران اعمال کند. احتمال قوی دارد که اگر تا ماه آوریل گروگانها آزاد نشوند، آمریکا بنادر ایران را محاصره کند.

این تلاشها مؤثر افتادند ... نزدیک به ماه آوریل گزارش مثبتی از ایران دریافت کردم. در این باره در یادداشتهای روز ۳۰ مارس ۱۹۸۰ نوشتم: « نزدیک ساعت یک و چهار و سی دقیقه بوقت واشنگتن) سخنی خواهد گفت. در این سخنرانی خواهد گفت که شورای انقلاب با تصویب خمینی، تصمیم گرفته است که گروگانها از دانشجویان به دولت منتقل گردند. او خواسته بود که دولت آمریکا این اقدام را سازنده توصیف کند و ...». اگر امور همانگونه که قطب زاده گفته بودند، واقع می شدند، لازم می شد که من اظهارات علنی در پاسخ بنی صدر بکنم ...

قطب زاده بر ابهام افزود. او برای اینکه رفتار مثبتی درباره آمریکا در ایران بوجود بیاورد، پیامی از قول من خطاب به خمینی جعل کرد ...

سخنان بنی صدر را، بتدریج که می رسیدند، ترجمه می شدند. در دم می خواندیم و با خشنودی می دیدیم که سخن منتظر را گفته است. گفته است که گروگانها به دولت منتقل خواهند شد. بر ما بود که روشن کنیم سخن بنی صدر را حسن تلقی می کنیم و از تنبیه های مورد نظر، خودداری می ورزیم ... در این باره در یادداشتهای اول آوریل نوشتم: « خبرنگاران را برای ساعت ۷ و ۱۵ دقیقه به کاخ سفید خواندم و به آنها گفتم چه پیش آمده است ... گفتم اگر بنی صدر آنچه را گفت عملی گرداند، ما نیازی به اعمال تنبیه های جدید را دیگر نمی بینیم. تنبیه های پیشین کماکان مجری خواهند شد.

عصر همان روز، بنی صدر اظهار کرد که ما شرایط انتقال گروگانها را بعمل نیاورده ایم. من تصمیم گرفتم عمل کنیم. شورای امنیت ملی را تشکیل دادم تا همه تنبیه ها را به اجرا بگذارم ...

چند ساعت بعد، پیام متفاوتی از ایران دریافت کردیم. با احتمال از قطب زاده بود که بنا بر آن آمریکا تقاضاهای ایران را برآورده است زیرا تصمیم گرفته است تنبیه ها را در حق ایران بکار نبرد ... بنی صدر بنظر مردد و ضعیف می رسید. وزیر خارجه قطب زاده، براستی با جرأت بود و برای حل بحران خطرهایی را بجان می خرید.

توضیح: درباره پیامی که کارتر مدعی است قطب زاده از قول او جعل کرده است، باید گفت که قطب زاده و بورگه Bourguet و ویلالون Villallon می گفتند کارتر از روی ضعف و بدروغ پیام خود را تکذیب کرد. متن این پیام در پی گفتگوهای جردن Jordan مشاور کارتر و بورگه Bourguet در زوریخ تهیه گردید. جردن Jordan متن را با تلفن برای کارتر خواند و کارتر اصلاحاتی در آن بعمل آورد. جردن Jordan و بورگه Bourguet به پاریس آمدند. متن پیام در سفارت آمریکا

در پاریس ماشین شد و تحویل ویلاون Villalon گشت که به تهران بیاورد. در تهران ویلاون Villalon متن را به قطب زاده داد و قطب زاده به نزد خمینی برد. قرار نبود این متن منتشر بشود، اما خمینی و فرزندش که جز به سر و صدا درباره خود به موضوع دیگری نمی‌اندیشند، در دم آن را منتشر کردند. کارتر نیز بر خلاف اصول اخلاق سیاسی، انتصاب آن را به خود تکذیب کرد. قربانی ضعف اخلاقی خمینی و کارتر، قطب زاده شد. بهر رو، ماجرای این پیام دلیل روشنی است بر این واقعیت که اگر گروگانگیری به زیان ایران و خمینی و کارتر تمام شد و اینهمه فاجعه در پی آورد، دلیلی جز نادانی خمینی و ضعف خمینی و کارتر و بی‌اطلاعی کارتر از واقعیتهای ایران نداشت.

کارتر می‌نویسد: بنی صدر گفت آمریکا بشرایط عمل نکرده است. در یادداشت یک آوریل ۱۹۸۰ بالا، می‌نویسد: «تنبیه‌های پیشین کماکان مجری خواهند شد». حال آنکه قرار این بود که با انتقال گروگانها، آمریکا مرحله به مرحله وجوه بلوکه ایران را آزاد کند و ... شگفت اینجاست که آقای کارتر گمان می‌برد، بنی صدر باید از موضع او به مسئله گروگانها می‌نگریست و عمل می‌کرد؟ حقیقت آنست که من در تردید نبودم که میان دو شخصیت مردد و ضعیف قرار گرفته بودم، یکی خمینی که زیر یک فشار موافقت و زیر یک فشار دیگر مخالفت می‌کرد و دیگری کارتر که بقول خود آمریکائیا از سیاست خارجی چیزی سر در نمی‌آورد و همانطور که خود نوشته است، قصد نیز نداشت به تعهدهایش عمل کند. چند نوبت به او پیغام دادم در آمریکا کسانی هستند که زیرآیز صحنه گردانی می‌کنند و سرنخ‌ها در دست آنها است با استفاده از اختیارات وسیع ریاست جمهوری جلو آنها را بگیرد. دست کم آنها را به افکار عمومی آمریکا بشناسانند. عمل نکرد. پس از آنکه ماجرای سازشهای پنهانی دستگاه خمینی با ریگانیان از پرده بیرون افتاد، گفت گزارش این سازشها را دریافت می‌کرده است اما هیچگاه نخواسته است آن را پی بگیرد! آیا هر چند بسیار دیر، متوجه شده است که مانع اصلی در آمریکا بوده و ضعف از او بوده است؟ و خمینی و کسانش، علاوه بر آن که ضعیف بودند، می‌خواستند من را بعنوان نخستین منتخب مردم ایران، بی‌اعتبار بگردانند، و گروگانگیری را وسیله کار خود در داخل و خارج از کشور قرار بدهند. جریان عمل گروگانگیری آن دو را در نظر ملت‌های خودشان بی‌اعتبار کرد و به من در ایران و جهان اعتبار بخشید. بلحاظ آنکه از خط حفظ منافع ایران در عین رعایت حقوق انسان و اصرار بر آزاد کردن گروگانها، منحرف نشدم.

بهر رو، کارتر سرانجام دست به عملیات نظامی و محاصره اقتصادی زد. می‌نویسد:

«در سه آوریل، دو عضو شورای انقلاب بعد از ملاقات با گروگانگیران، اعلان کردند که گروگانها شنبه ۵ آوریل تحویل دولت خواهند شد. شنبه ۵ آوریل، گروگانگیران اظهار کردند به تقاضای دولت تسلیم می‌شوند. بنی صدر یک بار دیگر اعلام کرد که گروگانها به دولت منتقل خواهند شد و اضافه کرد که شورای انقلاب بدون تصویب خمینی کاری نخواهد کرد. او در مصاحبه با ای.بی.سی.س گفت: «نگران نباشید، انتقال سرانجام خواهد گرفت». اما با توجه به تجربه ما امید چندانی نداشتیم ... شورای انقلاب بار دیگر رأی داد که گروگانها به دولت منتقل شوند و خمینی تصمیم گرفت همچنان در دست دانشجویان بماند. تصمیم گرفتیم تنبیه‌ها را به اجرا بگذاریم: روز بعد، هانری پرشت Henry Precht، کاردار ایران را احضار کرد و به او گفت که همراه تمامی دیپلماتهای ایران باید بلادرنگ آمریکا را ترک گویند ... بعد از ظهر نه آوریل، رئیس جمهوری فرانسه ژیسکار دستن تلفن کرد و گفت وزرای خارجه کشورهای اروپائی در لیسبون ملاقات می‌کنند تا خطابه ای خطاب به دولت ایران تهیه کنند. در این خطابه از دولت ایران خواسته می‌شود گروگانها را رها سازد. اگر نه به اقدام مشترک دست خواهند زد ... مسئله جدی دیگر این بود که عراق تهدید می‌کرد ایران را اشغال کند. ما اطلاع قبلی نداشتیم و نفوذی بکار نبرده بودیم. اما ایران ما را سرزنش می‌کرد که عراق را به حمله به ایران تحریک می‌کنیم.

تصمیم گرفتیم عمل کنیم. در ۱۱ آوریل مشاوران عالی خود را فرا خواندم و درباره عملیات نظامی برای نجات گروگانها به بحث پرداختیم. نتیجه آن شد که عملیات انجام بگیرند ... وانس Vance وزیر خارجه در تعطیلات بسر می‌برد ... وقتی بازگشت با این کار مخالفت کرد. قرار دیدار دیگری برای ۱۵ آوریل گذاردم. در این تاریخ هر کس همان موضع پیشین خود را اظهار کرد ...

هلی کوپترها باید شنبه ۲۴ آوریل بساعت ده و سی دقیقه بوقت واشنگتن از دریای عمان برمی‌خاستند و شش ساعت بعد، حدود ساعت ۱۱ شب بوقت تهران به وعده گاه می‌رسیدند ... به کشورهای عمان و عربستان سعودی و مصر که سرزمینهایشان مورد استفاده قرار می‌گرفتند، اطلاع دادیم ... برای اینکه ایرانیان هیچ بو نبرند، از جردن Jordan خواستیم با مقام ایرانی (قطب زاده - مترجم) برای بار دوم ملاقات کند. این ملاقات در آپارتمانی شخصی در جائی از اروپا انجام گرفت. مقام ایرانی از

ایران تنها برای این آمده بود که نسبت به وضعیت ایران به من اندرز بدهد ... اظهار امیدواری کرده بود که ما شکیبایی را از دست ندهیم و دست به اقدامی به قصد تنبیه ایران نزنیم زیرا این کار ایران را بدامن روسیه خواهد افکند. جردن Jordan جواب داده بود صبر ما حدی دارد اما مایلیم رشته گفتگو را از دست ندهیم. مقام ایرانی را خام کرده بود ... جردن Jordan گزارش این ملاقات را بمن داد. نتیجه ای که او بدان رسیده بود این بود که « آخرین اقدام برای حل صلح آمیز بحران بی ثمر شد » ... دوشنبه پیش از آغاز عملیات، وانس Vance استعفا کرد.

عملیات طبس شروع شدند. روزی که در پی آن شب آمد از بدترین روزهای عمر من بود. می خواستم لحظه به لحظه از جریان عملیات مطلع بشوم. اما این کار شدنی نبود ... ساعت به ساعت عملیات به من گزارش می شد ... « ساعت ۵ و ۵۸ دقیقه گزارش شد که هلی کوپتر با هواپیمای C-130 تصادم کرده است ... ساعت ۶ و ۲۱ دقیقه گزارش شد که عده ای کشته شده اند ... ساعت ۷ و ۵ دقیقه، رئیس جمهوری مطلع شد که شش تن احتمالاً کشته شده اند ... ساعت ۸ و ۵ دقیقه دستور داده شد عملیات را قطع و مراجعت کنند ... ساعت ۱۱ و ۵۵ دقیقه رئیس جمهور تصمیم گرفت در ساعت ۲ اظهارات علنی درباره این عملیات ناکام بکند ... از طرح طبس، کیسینجر اطلاع داشت و آن را تصویب می کرد. سادات خبر داشت و همه امکانات خویش را در اختیار ما گذاشت ... وقتی اعضای تیم عملیات بازگشتند، من با ۵ ایرانی که در تیم عضو بودند نیز ملاقات کردم و از کمک آنها تشکر نمودم. با یک یک آنها صحبت کردم و تشکر ملت آمریکا را از آنها اظهار کردم ...

و یکی از مشکلترین وظایفی که بعنوان رئیس جمهوری انجام دادم حضور در مراسم به خاک سپاری ۸ خدمتگزار آمریکای در ۹ مه در گورستان آرلینگتن بود ... (صص ۵۲۲-۵۰۱)

## آزادی گروگانها

بعد از چندین ماه بی عملی، ایرانیان اینک تصمیم گرفته بودند به کوشش مستمر ما برای یافتن فرجایی پاسخ بدهند. یک عامل، مرگ شاه در ۲۷ ژوئیه ۱۹۸۰ بود. از راه شگرفی، که نمونه ای نوعی تمامت ماجرای ایران بود، آگاه شدم که کوششهای سیاسی و محاصره اقتصادی و فشار عمومی کشورهای جهان بر ایران، اثر دلخواه را بر ایرانیان گذارده است. فرستاده خمینی از آلمان و از طریق وزیر خارجه آلمان بما پیام فرستاد که می خواهد با یک مقام بلند پایه آمریکائی درباره حل مشکل گروگانها، گفتگو کند. ما راهی برای سنجش اعتبار او نداشتیم. این امر واقع، بنظرم تحولی معنی دار بود. تا این زمان خمینی به هیچ ایرانی اجازه نداده بود با یکی از مقامات دولت ما وارد گفتگو شود. در این باره در یادداشتهای ۱۰ سپتامبر ۱۹۸۰ نوشتم: « ماسکی Muskie (وزیر خارجه جدید - مترجم) تلفن کرد و گفت باید فوراً مرا در تنهایی ببیند و آمد. او کریستوفر Christopher را با خود آورد. من به برژینسکی نیز تلفن کردم و آمد. پیامی از ایران از طریق گنشر دریافت کرده بودیم. پس از شور به این پیام پاسخ مثبت دادیم ...

نام فرد ایرانی که می خواست با یک مقام آمریکائی گفتگو کند، صادق طباطبائی بود ... طباطبائی می گفت که ما از طریق اظهارات علنی آیت الله که در آن شرایط حل مشکل گروگانها را معین می کند، به موثق بودن او پی خواهیم برد. و آمده است که این شرایط را با ما در میان بگذارد. در این باره، در یادداشتهای ۱۲ سپتامبر ۱۹۸۰ نوشتم: « با موافقت قبلی یا اعلان قبلی به ما، خمینی اظهاراتی کرد که متضمن پیشنهادهائی بودند که پیش از اظهار، وسیله آلمانها به ما اطلاع داده شده بودند ...

- استرداد وجوه توقیف شده ایران

- استرداد اموال شاه

- قبول اصل عدم مداخله در امور ایران

.... از کریستوفر Christopher خواستیم به اروپا برود و گفتگو درباره پیشنهادهای را دنبال کند.

کریستوفر Christopher نتیجه کار خود را بمن گزارش کرد. در این باره در یادداشتهای ۱۹ اکتبر ۱۹۸۰ نوشتم: « ... کریستوفر Christopher بمن تلفن کرد تا پیام دلگرم کننده طباطبائی را برساند. طباطبائی پیام داده بود: « پیشنهادهای آمریکا حسن قبول یافتند... ایرانیان پیشنهاد می کردند که گروگانها در چهار گروه و بتدریج آزاد شوند که ما بلادرنگ رد کردیم ... رجائی به آمریکا آمد، اما نمایندگان سازمان ملل به او حالی کردند تا وقتی گروگانها رها نشده اند، گوش شنوائی برای شنیدن شکایت هایش نخواهند یافت. نخست وزیر پیام روشنی به تهران مخابره کرد: ایران تا وقتی گروگانها رها نشده اند، در انزوا بسر خواهد برد و رنج خواهد کشید.

... رئیس جمهوری بنی صدر از جبهه جنگ بازگشته بود. او که پیش از آن موافق حل مشکل بود، اینک درباره مذاکرات جاری اظهار مخالفت می کرد ... بعد از مذاکرات سخت سرانجام مشکل بر وفق دلخواه ما حل شد. قرارداد را یکشنبه ۱۸ ژانویه ۱۹۸۱ امضا کردند و گروگانها همزمان با مراسم سوگند ریگان بعنوان رئیس جمهوری آمریکا، فرودگاه تهران را ترک گفتند. (صص ۵۵۷-۵۶۰ و ۵۸۱ و ۵۹۵-۵۹۴) کتاب

توضیح: همانطور که ملاحظه می شود تاریخ تماس خمینی با آمریکائیا ۲۰ شهریور ۱۳۵۹ یعنی سه روز بعد از سخنرانی افشاگرانه رئیس جمهوری درباره تدارک کودتای خزنده از سوی سران حزب جمهوری بوده است.

خمینی با وجود رئیس جمهوری و وزیر خارجه و مسئولیتهای آنها بر وفق قانون اساسی، بدون اطلاع آنها، بطور مستقیم با آمریکائیا وارد گفتگو می شود. کارتر هیچ تعجب نمی کند و متوجه نیز نمی شود که مطالب فصل آخر کتابش با مطالب فصلهای پیشین تناقض دارند چرا که اینک روشن می بیند که خمینی سرنوشت گروگانها را در دست داشت و آن را وسیله بی اعتبار کردن دیگران می کرد. وقتی دید آفتاب مقبولیت او در افکار عمومی غروب می کند، وقتی اقبال مردم را در ۱۷ شهریور به بنی صدر دید، بر او معلوم شد که اگر دیر بجنبند، کار از کارش گذشته است. از اینرو در دم در صدد سازش مستقیم با آمریکا برآمد.

بطوریکه بهزاد نبوی در جلسه سری مجلس اظهار کرده بود، سازش ننگین زیر نظر مستقیم خمینی، انجام گرفت. او گفته بود اگر مانع رسیدگی به اعلام جرم بنی صدر نشوید، تنها رجائی و من نیستیم که محاکمه خواهیم شد. بنی صدر می خواهد امام و رئیس مجلس و رئیس شورای قضائی را به محاکمه بکشاند و از اعتبار بیاندازد. در حقیقت، چهار نفر قرارداد تسلیم به آمریکا را به تصویب مجلس خمینی رساندند. این چهار نفر، عبارت بودند از بهشتی و هاشمی رفسنجانی و رجائی و بهزاد نبوی. آن زمان می پنداشتیم همین چهار نفر نیز سازش محرمانه را با دستگاه ریگان و بوش سازمان داده اند.

شگفت اینجاست که کارتر می نویسد بنی صدر که پیش از آن با حل مشکل موافق بود، اینک مخالفت می کرد. سناریو و تعهدهایی که آمریکا پذیرفته بود و در چهار شرط خمینی اثری از آنها نبود را از یاد می برد و از یاد می برد که خود وی چند ماه پیش از آن و بعد از بلاجرا شدن سناریو، پیشنهاد پنج ماده ای به امضا خویش (در کتاب خود از آن حرف نمی زند) برای بنی صدر فرستاد. و زمانی که خاطرات دوران ریاست جمهوری خود را می نوشت، هنوز نمی خواست به مسئولیت خود در پی گیری اطلاعاتی که در تابستان ۱۹۸۰ به او می رسیدند، عمل کند. وگرنه او نیز زیر بار آن نمی رفت که عامل قرارداد رسمی بشود و عامل قرارداد محرمانه جانشین او بگردد.

پیشنهادها اینها بودند:

- رفع توقیف از دارائیهای ایران بدون قید و شرط
  - دادن تجهیزات و قطعات یدکی خریداری شده از آمریکا و قول فروش آنها و هرگونه تجهیزاتی که ایران لازم داشته باشد.
  - مطالبه نکردن هیچگونه غرامتی بابت خسارات مادی و معنوی به گروگانها
  - ایجاد تسهیلات قضائی برای تعقیب شاه و کسان او و سران دولتش و اموالی که به خارج منتقل کردند.
- باز از یاد می برد که وقتی به استقبال گروگانها در آلمان آمد، خطاب به آنها گفت:

« درسی به آدم ربایان دادیم که هیچگاه از یاد نخواهند برد. از سیزده میلیارد دلار دارائیهایشان، تنها نزدیک به سه میلیارد آن را به آنها پس دادیم.

بنی صدر با قرارداد ننگین الجزیره مخالفت کرد چون اینهمه را به یاد داشت و نمی توانست به میهن خویش خیانت کند. اینست که ۲۴ ساعت پیش از امضای غیرقانونی این قرارداد نامه ای به خمینی نوشت که از تهدیدهای ریگان نترسد و به اصرار از او خواست از انجام این کار خیانت آمیز جلوگیری کند. به او گفت، دیر یا زود، مردم ایران پی خواهند برد چه خیانتی به آنها شده و چگونه تحقیر شده اند. به او هشدار داد که تا تاریخ، تاریخ است این ننگ را نسلی به نسلی دیگر بازخواهد گفت و زمان به زمان چهره های عاملان آن تیره تر خواهند شد.

اگر بنی صدر می خواست که این مشکل زود حل شود، بخاطر آن بود که دیر و به قیمت غارت ملت فقیر و ننگ کشور حل

نشود ...